

پیام آشنایی

(پندنامہ عطار نیشابوری)

مطابق نسخہ: بارون سیلوستر دسائی
بہ اہتمام: محمد علی پور ولی



بها: ۴۲۰۰ ریال

شابک ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۰-۵

ISBN 964-00-0440-5

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پیام آشنایی

(پندنامه عطار نیشابوری)

مطابق نسخه:
بارون سیلوستر دسائی

به اهتمام:
محمد علی پورولی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۷۷



پیام آشنایی (پندنامه عطار نیشابوری)
به اهتمام محمدعلی پورولی
چاپ اول: ۱۳۷۷
آماده سازی: واحد تولید امیرکبیر
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0440-5

شابک ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۰-۵

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

فهرست مندرجات

۷	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۲۷	متن پندنامه
۱۰۷	توضیحات
۱۴۱	فهرست منابع
۱۴۵	فهرست موضوعات متن پندنامه

پیشگفتار

حمد و ستایش مر خدای راست که توفیق نگارش این مقوله را بر کمترین
بندگانش عنایت فرمود:

در زندگی ماشینی قرن اتم که در اکثر دنیای لایتناهی رسوخ
رایانه (کامپیوتر)، این آدمهای ماشینی احساسات و عواطف انسانی را
دزدیده است، گاهی در بعضی جاها به انسانهایی برمی خوریم که به قول
خودشان، مشکلات اجتماعی فرصت فکر کردن را از آنها سلب کرده است.
حتی بعضیها فرصتی برای خودنگری هم ندارند و خودفراموشی گسترده‌ای
دامنشان را گرفته است. وقتی مشاهده می شود که انسانی از مقابل هم‌نوع
خودش که نیاز به دستگیری دارد، بی تفاوت عبور می کند صدق این ایده قابل
تمیز خواهد بود. اما در این بین تنها چیزی که جای خالی خود را فاش
می کند، ناصحی بزرگ و یا یادآوری کننده‌ای بانفوذ است که با دست
معجزه آسا و زبان سحرآمیز خود به این انسانها تکلیف واقعی خودشان را
یادآوری کند و این کار از دست کسی برنمی آید، مگر فردی که در گسترده
ادب قوم خود یدی طولانی داشته باشد. عطار نیشابوری نیز جزء این گروه از

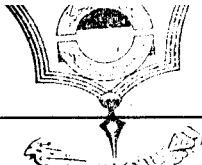
افراد است لیکن شخصیت حقیقی وی به جهت تحریف تاریخ در زیر آوار خواسته یا نخواستۀ گروهی از تذکره‌نویسان قرار گرفته و چهره واقعی وی ناشناخته مانده است. عطار چون پدری خردمند و عارفی سرشناس با قلم معجزه‌آسای خود به تدوین و تصنیف آثار گرانقدری پرداخته است. پندنامه وی نیز جزء منابع مهم اخلاقی-ادبی است، اگرچه در بعضی جاها مضامین آن کهنه شده، لیکن هنوز زبان عطار بتازگی خود پایدار مانده است.

کتاب حاضر با عنوان پیام‌آشنایی که حاوی متن پندنامه با توضیح نکات مهم ادبی، جهت استفاده دانشجویان و طالبان ادبیات فارسی نگارش یافته است. با وجودی که نویسنده این سطور اطلاعی از دفعات چاپ این کتاب نداشته و به هیچ نسخه‌ای نیز تا به حال دسترسی پیدا نکرده است لذا با استناد بر پندنامه‌ای که بارون سیلوستر دسائی حدود سی سال پیش (طبق شماره و تاریخ ثبت کتابخانه ملی) اقدام به چاپ آن در پاریس نموده بود، این نسخه را مجدداً با توضیحات اضافی و حواشی و مقدمه به چاپ رسانده و در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است. معهذا لازم به توضیح می‌داند، نسخه مزبور با وجود اشکالاتی که در متن، چه از لحاظ وزن (در بعضی جاها) و چه از لحاظ آیین نگارش داشته، محرر این سطور طبق دریافت شخصی خود، با رعایت اصول نگارش و سبک زمان عطار، به اصلاح آنها اقدام نموده و در حاشیه به اختصار علامت (ن) = نسخه، ب = بارون سیلوستر دسائی) نگاشته است.

معایب و خصوصیات نسخه مذکور به طور عموم به شرح زیر می‌باشد:

الف) رسم الخط «گ» که در قدیم به صورت «ک» نگاشته می‌شد و در این نسخه نیز به طور اعم به صورت «ک» نوشته شده است.

ب) عدم حذف حرف (ه) از آخر کلمات، هنگام جمع بستن با «ان» که



لزوماً «ه» به «گ» تبدیل می‌شود. مانند: مردگان که به صورت مرده گان نوشته شده است.

ج) چسبانیدن نابجای حرف اضافه «به» و یا جداسازی آن در جایی که لازم است به اول کلمات چسبیده شود. مانند: ببینی، ببند، سر به سر که به صورت سر بسر، به ببینی، به بند نوشته شده است.

د) چسبانیدن نابگاه پیشوند «بی» و یا جداسازی آن در جایی که لازم است به اول کلمات چسبیده شود. مانند: بی حد که به صورت بیحد نوشته شده است. ه) جداسازی دو جزء کلماتی که لازم است به یکدیگر چسبیده شود. مانند: تبهکار، دسترس که به صورت تبه کار، دست رس نوشته شده است. و) در طول ۸۵۱ بیت مثنوی پندنامه تنها چهار مورد اشکال قافیه‌ای وجود دارد.

ای پسر از آخرت غافل مباش با متاع این جهان [هم] خوش مباش
جنبشی کن ای پسر کاهل مباش چون بلی گفתי به تن تنبل مباش
خانه گر تاریک و تنهایت بود مونسى باید که نزدیک بود
ز) در متن پندنامه دو مورد اشکال وزنی وجود دارد. نخست در صفحه ۲۱ در مصرع دوم یک هجا کوتاهتر و کمتر بوده و دومی برعکس، یک هجا بیشتر از قالب اصلی آورده شده است. و در دومی حرف تأکید «هم» جهت تکمیل وزن اضافه شده است.

مقبل آن مردی که شد زین جفت طاق

پشت بر وی کرد و داد [اورا] سه طلاق

ای پسر از آخرت غافل مباش

با متاع این جهان [هم] خوش مباش

روی خود گر ترش سازی از بلا

خویش را از صابران [مشم] هلا

در خاتمه بر ذمه خود فرض می‌دانم که از استادان و بزرگوارانی که
اینجانب را در تحقیق و تدوین این مجموعه، تشویق و یاری و راهنمایی
فرموده‌اند، از صمیم دل تشکر نمایم.

پانزدهم شعبان مبارک سنه ۱۴۱۶

مصادف با ۱۳۷۴/۱۰/۷

محمّدعلی پورولی (پوریا) - اهر

مقدمه

در هیچ یک از منابع عطارشناسی منظومه پندنامه بوضوح جزء آثار وی شمرده نشده است و در اکثر آنها یا ذکری از این اثر به میان نیامده و یا به طور غیر مستقیم آن را به عطار نسبت داده‌اند. جالب توجه اینکه در خود کتاب نیز اثری از نام سراینده‌اش دیده نمی‌شود، مگر در یک مورد که نام عطار آمده است، لیکن با توجه به مفهوم آن بیت نمی‌توان دلیل محکمی جهت اثبات خلاق آن دانست.

و آنکه با عطار می‌گردد قریب او همی باید ز بوی خوش نصیب
معهدا با تکیه بر دیگر آثار وی و زبان هر یک از سروده‌هایش، اثبات این بیان مشکل نخواهد بود، چرا که سبک پندنامه و شباهت ساختار و ترکیب و کیفیت جایگزینی و انتخاب کلمات آن و طرز بیان مقصود در یک زبان واحد، و مهمتر از اینها رعایت مناسبت و توالی و تداعی مضامین آن به نحوی که در دیگر آثارش قابل لمس است، از مسلماتی است که پندنامه را

جزء آثار نخستین عطار قلمداد می‌کند.^۱ گذشته از آن اگر تأملی عمیق در سبک این کتاب داشته باشیم، وحدت و یگانگی منحصر به فردی با تمام آثار منظوم وی با توجه به علایم موجود در سبک عراقی (سبک متداول در زمان عطار) قابل تمییز خواهد بود.

الف - علایم سبک عراقی موجود در منظومه پندنامه به شرح زیر است:

- ۱- سادگی و روانی بیش از حد و عدم استفاده از لغات و کلمات دور از ذهن.
- ۲- تازگی مضامین و افکار و اندیشه‌های منظومه تا زمان حیات شاعر.
- ۳- تکلف در موضوعات تربیتی و اخلاقی.
- ۴- نفوذ مضامین عرفانی و موضوعات تصوّفی.
- ۵- تلاش خلاق در لفاظی و تکلفات ادبی (که این کوشش چندان نتیجه‌بخش نشده است).
- ۶- رسوخ مفاهیم و مضامین علمی - فلسفی - کلامی.
- ۷- وجود مفاهیم مذهبی - دینی (اگرچه بسیار نامحسوس و ابتدایی است).
- ۸- توجه به معارف اسلامی (زندگی پیامبران و روش تبلیغی آنان).
- ۹- ترجیح معنی نسبت به لفظ و عدم توجه در آوردن قوافی سنگین (البته این ترجیحات غیرارادی بوده است).
- ۱۰- توجه مختصر به آرایه‌های ادبی (صنایع بدیعی) و سادگی ترکیبات وصفی.
- ۱۱- ورود لغات و کلمات عربی (در حد متوسط).

۱. جهت اطلاع بیشتر ر.ک. از مرز علم قال تا وادی علم حال، از محرّر این سطور.

- ۱۲ - توجه به فولکولور و نکات فولکولورسیتی.
 - ۱۳ - توجه به نکات تجربی و پندآموز (وعظ و حکمت) که حاوی زیسته‌های قابل لمس عموم عوام می‌باشد).
 - ۱۴ - بکارگیری علایم کهنه، که از مهمترین خصایص سبک عراقی است، این علایم عبارتند از:
 - الف - استفاده از «همی» به جای «می» در بعضی جاها.
 - ب - بکارگیری علامت مفعول صریح «را» برای مفعول غیر صریح و بدل از حرف اضافه.
 - ج - بکارگیری دو حرف اضافه پشت سرهم.
 - د - استفاده از حرف اضافه «اندر» به جای «در».
 - هـ - بکارگیری حرف اضافه «با» به معنی «به» و بالعکس.
 - و - بکارگیری حرف تأکید «ب» بر سر افعال (به و فور).
 - ز - بکارگیری حرف اضافه تأکیدی «مر».
 - ح - استفاده از «می» استمراری در اول بعضی از افعال.
 - ط - استفاده از صفت مبهم «هرکه» در معنی صفت اشاره‌ای مرکب.
 - ی - ترکیب واو عطف با حروف اضافه مخفف در آغاز مصراع.
 - یا - آوردن پیشوندهای مختلف بر سر افعال.
 - بی - استفاده از «آن‌چنان» به جای «چنین» در بعضی جاها.
 - یج - رقص اضممار و تکرار ضمیر در یک بیت.
- هرکه را گفتار بسیارش بود دل درون سینه بیمارش بود
 ید - تخفیف برخی از افعال و حذف حروف آن، مانند: «مشین» که در اصل «منشین» می‌باشد.
- ای پسر بر آستان در مشین کم شود روزی ز کردار چنین
 با وجود دلایلی که در بالا ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت منظومه

حاضر متعلق به قرون ششم و هفتم است. همچنین اگر تاریخ ادبیات فارسی قرون مذکور را ورق بزنیم، در می‌یابیم که هیچ شاعری نمی‌تواند به اندازه عطار در موارد مذکور حساسیت نشان دهد، لذا با کمال اطمینان می‌توان منظومه پندنامه را یکی از آثار عطار دانست، بدون کم و کاست.

ب- خصایص و زیباشناسی در منظومه پندنامه:

پندنامه عطار حاوی نکات بسیار ریزی پیرامون اخلاق، به عبارتی علم‌النفس، تهذیب نفس و حتی سیاست مُدُن و خصایص کشوردار و کشورداری در قرنی که سراینده می‌زیسته است، می‌باشد. ریزبینی و نکته‌سنجی بسیار دقیقی که عطار در تدوین این اثر منظوم به کار بسته شگردی شگرف و مهارت تند و تیز خلاق در ارتباط با مسایل روز آن زمان را وانمود می‌کند. و چگونگی برخورد وی با این مسایل را بوضوح نشان می‌دهد. شاید تنها کتاب منظوم مورد نظر برابری کند - از لحاظ ریزبینی و نکته‌سنجی - اخلاق ناصری باشد؛ چرا که مضمون بیان اندیشه و چگونگی و طرز تفکر هر دو کتاب شباهت جالب توجهی دارد، علاوه از آن، چنانکه قبلاً خاطر نشان ساختیم بوستان سعدی^۱ و بهارستان جامی نیز در تفضیل و گسترش مضامین پندنامه سهم بسزایی دارند و اگر تأملی در بابها و گفتارهای این سه کتاب داشته باشیم، صحت این بیان هویدا خواهد شد.

گذشته از ده نامه‌ها، منظومه‌ها و مثنویهای عرفانی خاص‌الخاص، که در جوهری چند با پندنامه عطار مشترکاتی دارند. اگر در طول تاریخ ادبیات

فارسی بخوایم مجموعه‌های پندگونه ادبی را نام ببریم، نخست باید از کتاب مذکور، یعنی پندنامه عطار نیشابوری یاد کنیم، چرا که هم از لحاظ ارزش ادبی و هم از لحاظ قدمت تاریخی بر تمامی کتب علم‌النفس پیشی گرفته است. دومین و سومین آنها، اخلاق ناصری، قابوسنامه امیر عنصرالمعالی، بوستان و گلستان سعدی، بهارستان جامی می‌باشند که هر کدام از اینها با پندنامه وجه مشترک قابل توجهی دارند و بحث در این موارد، در این مقوله مختصر مجاز نیست.

استفاده از آرایه‌ها، روستاختها و صناعات ادبی در سبک عراقی چندان جافاده نبوده است، با این وجود در منظومه پندنامه مواردی از این قبیل زیباشناسی‌ها را می‌توان مشاهده کرد، اگرچه صناعات موجود بسیار ساده و ابتدایی هستند، لیکن در نوع خود عذیم‌النظیر می‌باشند جهت حسن مقال به چند مورد از این صناعات اشاره می‌نماییم:

ب / الف - تمثیل، ارسال المثل:

الف / ۱- در معنی هر چه کنی به خود کنی:

آن جراحیت بر وجود خویش کرد	از ستم هر کو دلی را ریش کرد
وز خدای خویش بیزاری مکن	ای پسر قصد دل‌آزاری مکن
ورنه خوردی زخم بر جان ای پسر	خاطر کس را مرنجان ای پسر
بر وجود خود ستم بی حد مکن	قوت نیکی نداری بد مکن
تا نبینی دست و پای خود به بند	رو زبان از غیبت مردم ببند
آن همه می‌دان که با خود می‌کند	هر که کار نیک یا بد می‌کند

الف / ۲- کم‌گوی و سخن چو در گوی:

پیشه جاهل فراموشی بود	عاقلان را پیشه خاموشی بود
گرچه گفتارش بود دُرّ عدن	دل ز پر گفتن بمیرد در بدن

آتش اندک توان کُشتن به آب وای آن ساعت که گیرد التهاب
الف / ۳- در بیان ارزش دنیا:

دل در این دنیای دون بستن خطاست
دامن از وی گر تو در چینی رواست
از چه بندی دل به دنیای دنی
چون نه‌ای جاوید در وی بودنی
اهل دنیا را چو دیوار آیدش
لقمه‌های چرب و شیرین بایدهش
مال دنیا خاکساران را دهند
آخرت پرهیزکاران را دهند

الف / ۴- در «اول اندیشه و انکهی گفتار» و نیز «آب رفته به جوی باز نمی‌گردد»:
چون حدیثی رفت ناگه بر زبان یا که تیری جست بیرون از کمان
باز چون آری حدیث گفته را کس نگرداند قضای رفته را
باز کی گردد چو تیر انداختی همچنین عمری که ضایع ساختی
تا نگفتی می‌توانی گفتنش چون بگفتی کی توان بنهفتنش
عمر را می‌دان غنیمت هر نفس چون رود دیگر نیاید باز پس
الف / ۵- در «عاقبت اندیشی و دوراندیشی در کارها»

عمر دنیا پنج روزی بیش نیست
غافل است آن کس که دوراندیش نیست
هر که در پایان کاری ننگرد
عاقبت روزی پشیمانی خورد
هر که نکند احتیاط کارها
بر دلش آخر نشیند بارها
الف / ۶- در تواضع و فروتنی «بلندی از آن یافت کو پست شده»:

رو فروتر شو همیشه ای خلف کین بود آسایش اهل شرف
الف / ۷- دشمن دانا و یار نادان:

خویش را از نزد دشمن دور دار یار نادان را ز خود مهجور دار
الف / ۸- در دروغ فروغ ندارد:

اولاً کم گوی با مردم دروغ زانکه گردی از دروغت بی فروغ
آنکه کذاب است می گوید دروغ نیست او را در وفاداری فروغ
کم شود روزی ز گفتار دروغ در سخن کذاب را نبود فروغ
الف / ۹- توبه نسبه و سرنوشت بخیل:

سفله ای را با مروّت ننگری هیچ بدخویی نیابد مهتری
چون گناهت نقد آید در وجود توبه نسبه ندارد هیچ سود
ای پسر هرگز مخور نان بخیل کم نشین در عمر بر خوان بخیل
الف / ۱۰- در وفاداری روزگار:

کم کند با کس وفا این روزگار
جور دارد نیستش با مهر کار
با چه ماند این جهان گویم جواب
آنکه بیند آدمی چیزی بخواب

الف / ۱۱- در آداب بخشش:
یک درم کان را به دست خود دهند
به بود زان کز پی او صد دهند
گر ببخشی خود یکی خرمای تر
بهتر از بعد تو صد مثقال زر

ب / ب - تلمیح «از نوع درج و حل»

ب / ۱- از نوع درج:

مغفرت دارد امید از لطف تو زانکه خود فرموده‌ای «لَا تَقْنَطُوا»
اشاره‌ای به سوره زمر آیه ۵۳ «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...»

«إِنَّمَا أَوْلَادُكُمْ» را یاد گیر مال و ملک این جهان را یاد گیر
ب / ۲- از نوع حل:

ابیات ۲ تا ۱۱ تماماً حل است جهت اطلاع بیشتر به قسمت توضیحات
ذیل ابیات در مبحث پایانی مراجعه نمایید.

ب / ج - جناس:

ج / ۱- جناس تام:

دور شو زان کس که خواهد از تو سود
گر سر خود بر قدمهای تو سود

ج / ۲- جناس مرکب:

رو زبان از غیبت مردم ببند تا نبینی دست و پای خود به بند

ج / ۳- جناس خطی:

خواب و خور جز پیشه انعام نیست
خفتگان را بهره زین انعام نیست
هر که خَلَق از خُلُق او خشنود نیست
هیچ قدرش بر در معبود نیست
ای پسر کم گرد گرد این خصال
از برای آنکه زشت است این فعال

بهترین چیزها خدلق نکوست
خُلق خُلق نیک را دارند دوست

ج / ۴- جناس اشتقاق:

سه علامت در منافق ظاهرست زان سبب مقهور قهر قاهر است
ج / ۵- جناس زاید، مراعات النظیر و تشبیه در یک بیت:
بی خرد دانش و بال است ای پسر
علم مرغ و عقل بال است ای پسر

ب / ۵- مراعات النظیر و تضاد:

صبر و حلم و علم تریاق دلند حرص و بغض و کینه زهر قاتلند

ب / ۵- تضاد و تشبیه:

همچو تریاقند دانا یان دهر قاتلانند جمله نادان چو زهر

ب / و- تصویرگرایی و تشخیص:

در ریاضت نفس بد را گوشمال
تا نیاندازد تو را اندر و بال
مردمان را سربه سر در خواب دان
گشت بیدار آنکه او رفت از جهان
زهر دارد در درون دنیا چو مار
گرچه بینی ظاهرش نقش و نگار
زال دنیا چون عروس آراسته است
هر زمانی شوی دیگر خواسته است

ای که در خوابی همه شب تا به روز
 بهر گور خود چراغی بر فروز
 چون شتر مرغی شناس این نفس را
 نه کشد بار و نه پر در هوا
 چون درخت زهر رنگش دلکش است
 لیک طعمش تلخ و بویش ناخوش است
 بخل شاخی از درخت دوزخ است
 و آن بخیلک از سگان مسلخ است
 گر ترا از دوستان آید عتاب
 کم بقا دارد چو خط بر روی آب
 زاغ چون فارغ ز بوی گل شود
 نفرتش از صحبت بلبل شود^۱
 هر که سازد بر سر پل خانه‌ای
 نیست عاقل او بود دیوانه‌ای
 گر دهی یکبار شهوت را طلاق
 آن زمان گردی تو در تفرید طاق
 رو مجرد باش دایم فرد باش
 تا به هر فرقی نشینی گرد باش
 هر که گرد کوره انگشت گشت
 جامه از دودش سیاه و زشت گشت
 آتشی در پیش داری ای فقیر
 هیچ خوفت نیست از نار سقیر

۱. این بیت تمثیل نیز هست.

ب / ۵- تشبیه:

پاک اگر داری عمل را از ریا
 شمع ایمان تو را باشد ضیاء
 چون نباشد اعمال از ریا
 است بی حاصل چو نقش بوریا
 آنکه حبّ حق نباشد در دلش
 از عمل جز باد نبود حاصلش
 حبّ درویشان کلید جنت است
 دشمن ایشان سزایش لعنت است
 خنجر خاموشی و شمشیر جوع
 نیزه تنهایی و ترک هجوع
 ای پسر با یاد حق مشغول باش
 وز خلایق دور همچون غول باش
 خم مشو پیش توانگر همچو طاق
 تا نگردی یار با اهل نفاق
 بار این در را به جان باید کشید
 ورنه همچون سگ زبان باید کشید
 مردگانند اغنیای روزگار
 ای پسر با مردگان صحبت مدار
 هر که او افتاده تن پرورست
 نیست انسان، کمتر از گاو و خر است
 هر خردمندان عالم را لباس
 خُلق نیکو، شرم نیکوتر شناس

اول آن باشد که مانند مگس
مرد ناخوانده شود مهمان کس
گر عمل خالص نگردد همچو زر
قلب را ناقد نیارد در نظر
هست دنیا بر مثال جیفه‌ای
بگذر از وی گر تو خود مردانه‌ای
هست دنیا بر مثال قطره‌ای
بگذر از وی زانکه داری بهره‌ای
صحبت ظالم بسان آتش است
زانکه خلق آزار و تند و سرکش است
همچو مور از حرص هر سوئی مرو
پند ناصح را بگوش جان شنو
هر کجا تهمت بود آنجا مرو
راه حق را همچو نابینا مرو

ب / ز - استعاره:

ز آب و نان تالب شکم را پر مساز
همچو حنیوان بهر خود آخور مساز
ای که در خوابی همه شب تا به روز
بهر گور خود چراغی برافروز
چون که دل بی یاد اللهت بود
دیو ملعون یار همراهت بود
هست شیطان ای برادر دشمنت
غلّ آتش خواهد اندر گردنت

یاد حق آمد غذا این روح را
مرهم آمد این دل مجروح را
مشورت هرکس که با ابله کند
دیو ملعونش سگ گمره کند

ب / ح - کنایه:

از تنت چون جان روان خواهد شدن
خاکت اندر استخوان خواهد شدن
مرد ره بوریا قالین بود
زانکه خشتش عاقبت بالین بود
غلّ و غش بگذار چون زر پاک شو
پیش از آنکه خاک گردی خاک شو
دور شو زان کس که خواهد از تو سود
گر سر خود بر قدمهای تو سود

ج - فولکلوریک و نکات فولکلورستی در پندنامه:

قبل از ذکر نکات فولکلوریک پندنامه، جهت آشنایی، به طور خلاصه به تعریف فولکلوریک می پردازیم:

فولکلور از لحاظ ترکیب و ساختار از دو کلمه فولک و لور تشکیل یافته است. فولک به معنی توده، مردم، جماعت و گروه و مانند اینهاست و لور به معنی دانش است، ظاهراً ریشه یونانی دارد و برای اولین بار در یونان و روم باستان بدان توجه شده است. مفهوم این کلمه در ادبیات امروزه عبارت از: مجموعه اطلاعات و فرهنگ مردم است چنانکه در ادبیات فارسی گاهی به توده شناسی نیز عنوان شده است که در آن اعتقادات و عادات و رسوم

و افسانه‌ها، متلها و مثل‌های یک قوم و سرزمین اعم از عامیانه و عارفانه، ادبیات گستردهٔ مردمی و مانند اینها مورد بررسی است و گاهی در علوم ادبیّه قدیم با عنوان علم سنن نیز یاد شده است.

فولکلور به معنی اخص: در حدود یک قرن پیش، برای اولین بار شخصی به نام ویل جی توماس (۱۸۴۶ م - با نام مستعار هامبروس مرتون تحقیقاتی در مورد ادبیات عوامانه نوشت پس از وی اشخاصی چون: مونتن، توماس براون، جیمس و کفرسون و... راهی را که توماس شروع کرده بود، ادامه دادند.

از دیدگاهی که مخصوص دانشمندان فولکلوریک هست، اکثر ابیات موجود را می‌توان فولکلوریک تصوّر کرد. چرا که بیشتر ابیات این منظومه حاوی آداب و سنن عوامانه می‌باشد. لذا در اینجا به خاطر جلوگیری از تطویل مبحث، به نکات حساس و ابیاتی که به نحوی بیانگر افکار عوامانه‌ترین موضوعات و مضامین است، اشاره می‌نماییم و شرح بقیّه مطالب را مقوله‌های دیگر محوّل می‌نماییم.

ج / ۱ - در مورد «خواب بی‌موقع»:

خواب کم کن اول روز ای پسر	نفس را خوردن می‌آموز ای پسر
آخر روزت نکو نبود منام	پیشتر از شام خواب آمد حرام
اهل حکمت را نمی‌آید صواب	در میان آفتاب و سایه خواب

ج / ۲ - در مورد «به‌تنهایی مسافرت رفتن و تنها در خانه ماندن»:

ای پسر هرگز مرو تنها سفر	باشدت رفتن سفر تنها خطر
خانه گر تاریک و تنه‌ایت بود	مونس‌ی باید که نزدیک بود

ج / ۳ - در مورد «دست به روی وزنج کشیدن»:

دست را در رخ زدن شوم است، شوم

استماع علم کن ز اهل علوم

دست را کم زن تو در زیر زنج
نزد اهل عقل سرد آمد چو یخ

ج / ۴- در مورد «شب به آینه تگریستن»:

شب در آینه نظر کردن خطاست
روز اگر بینی تو روی خود رواست

ج / ۵- در مورد «زیاد سوگند خوردن»:

هر که را عادت بود سوگند راست
تا بود زنده، فقیر و بینواست

ور بود سوگند او جمله دروغ
آتش دوزخ ازو گیرد فروغ

ج / ۶- در مورد «ریزه نان به زیر پا افکندن و پاره نان از گدایان گرفتن»:

ریزه نان را میافکن زیر پای گر همی خواهی تو نعمت از خدای
از گدایان پاره های نان مخر ز آنکه می آرد فقیری ای پسر

ج / ۷- در مورد «به شب خانه را جاروب زدن»:

شب مزن جاروب هرگز خانه در
خاک روبه هم منه در زیر در

ج / ۸- در مورد «بر آستانه در نشستن و تکیه کردن به در»:

ای پسر بر آستان در مشین کم شود روزی ز کردار چنین
تکیه کم کن نیز بر پهلوی در باش دایم از چنین خصلت بدر

ج / ۹- در مورد «جامه در تن دوختن»:

جامه را در تن نباید دوختن باید از مردان ادب آموختن

ج / ۱۰- در مورد «روی بادامن پاک کردن»:

گر به دامن پاک سازی روی خویش
روزیت کم گردد ای درویش بیش

ج / ۱۱- در «آداب ورود به بازار و خرج کردن»:

دیر رو بازار و بیرون آی زود زآنکه رفتن را نیایی هیچ سود
خرج را بیرون ز اندازه مکن ریش خشک خویش را تازه مکن

ج / ۱۲- در مورد «استفاده از شانه مشترک»:

کم زن اندر ریش شانه مشترک آنکه خاص آن تو باشد خوشترک

ج / ۱۳- در مورد «تار عنکبوت در خانه»:

دور کن از خانه تار عنکبوت باشد اندر ماندنش نقصان قوت

ج / ۱۴- در مورد «صبر جمیل»:

در بلا وقتی که صابر نیستی نزد اهل صدق شاکر نیستی
بی شکایت صبر تو باشد جمیل با کسی کم کن شکایت ای خلیل

ج / ۱۵- در مورد «نگاه کردن بر مرده»:

هر که او بر مرده اندازد نظر عمر او بی شک بکاهد ای پسر

پیام آشنایی در واقع نگرشی تازه بر پندنامه عطار نیشابوری است و هدف از تدوین این مجموعه آشنایی دانشجویان و طالبان ادب پارسی با نکات اخلاقی-عرفانی و مذهبی زمان عطار است. در این مجموعه سعی شده است باریکترین افکار عرفانی-مذهبی-اخلاقی عطار در پندنامه در دیدگاهی مجزئ بررسی شده، در اختیار ادب دوستان قرار بگیرد. امید است مطلوب عزیزان ادب دوست گردد، نظرات و پیشنهادهای شما راهگشای تازه ترین نگرشها در این مورد است. لطفاً ما را در این مسیر راهنمایی فرمایید.

«و من الله التوفیق و علیه التکلان»

در توصیف باری تعالی

۱ فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلن بحر رمل مسدس محذوف

الف

حمد بی حد آن خدای پاک را
آنکه ایمان داد مشتی خاک^۱ را
آنکه در آدم دمید او روح را
داد از توفان نجات او نوح را
آنکه فرمان کرد قهرش باد را
تا سزای [ش] داد قوم عاد را
آنکه لطف خویش را اظهار کرد
بر خلیلش^۲ نار را گلزار کرد

۱. تسمیه شیء به اسم ماکان.

۲. ابراهیم خلیل (پیامبر).

۵ آن خداوندی که هنگام سحر
 کرد قوم لوط را زیر و زیر
 سوی او خصمی که تیر انداخته
 پشه‌ای کارش کفایت ساخته
 آنکه اعدا را به دریا در کشید
 ناقه^۱ را از سنگ خارا برکشید
 چون عنایت قادر و قیوم کرد
 در کف داوود آهن موم کرد
 با^۲ سلیمان داد ملک سروری
 شد مطیع خاتمش^۳ دیو و پری
 ۱۰ از تن صابر به کرمان^۴ قوت داد
 هم ز یونس لقمة لا حوت^۵ داد
 بنده‌ای را از بر سر می‌نهد
 دیگری را تاج بر سر می‌نهد
 اوست سلطان هر چه خواهد آن کند
 عالمی را در دمی ویران کند
 هست سلطانی مسلم مرو را
 نیست کس را زهره^۶ چون و چرا
 آن یکی را گنج و نعمت می‌دهد
 وان دگر را رنج و زحمت می‌دهد

۱. حرف اضافه به معنی (به).

۲. کرما.

۳. جرأت.

۱. شتر ماده.

۳. انگشتی.

۵. ماهی.

آن یکی رازر دو صد همیان^۱ دهد
 دیگری در حسرت نان جان دهد
 آن یکی بر تخت با صد عز و ناز
 و آن دگر کرده دهان از ناقه^۲ باز
 آن یکی پوشیده سنجاب و سمور^۳
 دیگری خفته برهنه در تنور
 آن یکی بر بستر کمخا^۴ و نخ
 و آن دگر بر خاک خواری بسته یخ
 طرفه العین^۵ جهان بر هم زند
 کس نمی یارد که آنجا دم زند
 آنکه با مرغ هوا ماهی دهد
 بندگان را دولت شاهی دهد
 بی پدر فرزندی پیدا او کند
 طفل را در مهد گویا او کند
 مرده صد ساله را حی می کند
 این بجز حق دیگری کی می کند
 صانعی کز طین^۶ سلاطین می کند
 نجم را رجم^۷ شیاطین می کند

۱. کیسه زر. ۲. فاقه باید باشد.

۳. نوعی حیوان از نوع جوندگان.

۴. پارچه منفش و رنگارنگ که خواب اندک دارد.

۵. گوشه چشم. ۶. خاک.

۷. رانده شده.

از زمین خشک رویاند گیاه
 آسمان را نیز او دارد نگاه
 هیچکس در ملک او انباز^۱ نی
 قول او را لحن نی آواز نی

الف - در نعت سید المرسلین

سید الکونین ختم المرسلین
 آخر آمد بود فخر الاولین
 آنکه آمد نه فلک معراج او
 انبیاء و اولیاء محتاج او
 شد وجودش رحمة للعالمین

مسجد او شد همه روی زمین
 آنکه یارش بد ابوبکر و عمر

از سر انگشت او شق شد قمر
 آن یکی او را رفیق غار بود

و آن دگر لشکرکش ابرار بود
 صاحبش بودند عثمان و علی

بهر آن گشتند در عالم ولی
 آن یکی کان حیا و حلم^۲ بود

و آن دگر باب مدینه علم بود
 آن رسول حق که خیر الناس بود

عم پاکش حمزه و عباس بود

هر دم از ما صد درود و صد سلام

بر رسول و آل و اصحابش تمام

ب- در فضیلت متکلمین اهل سنت

آن امامانی که کردند اجتهاد ۳۵

رحمت حق بر روان جمله باد

بوحنیفه بود امام با صفا

آن سراج امتان مصطفی

باد فضل حق قرین جان او

شاد بساد ارواح شاگردان او

صاحبش بو یوسف القاضی شده

وز محمد ذوالمنن^۱ راضی شده

شافعی ادریس و مالک با زفر^۲

یافت ز ایشان دین احمد زیب و فر

روحشان در صدر جنت شاد باد ۴۰

قصر دین از علمشان آباد باد

الف- در مناجات

پادشاهها جرم ما را درگذار

ماگنه کاریم و تو آمرزگار

تو نکوکاری و ما بد کرده ایم

جرم بی پایان و بی حد^۳ کرده ایم

سلاها در فسق و عصیان گشته ایم

آخر از کرده پشیمان گشته ایم

۲. باشکوه، بافضیلت.

۱. صاحب منت، امانت دار.

۳. ن. ب. بیحد. ص ۸

- روز و شب اندر معاصی بوده‌ایم
 غافل از یُوخذ نواصی بوده‌ایم
- ۴۵ دایماً در بند عصیان بوده‌ایم
 هم قرین نفس و شیطان بوده‌ایم
 بی‌گنه نگذشته بر ما ساعتی
 با حضور دل نکرده طاعتی
 بر در آمد بنده‌ای بگریخته
 آبروی خود به عصیان ریخته
 مغفرت دارد امید از لطف تو
 زانکه خود فرموده‌ای لاتنفظوا^۱
 بحر الطاف تو بی‌پایان بُود
 ناامید از رحمت شیطان بُود
- ۵۰ نفس و شیطان زد کریما راه من
 رحمت باشد شفاعت خواه من
 چشم دارم کز گنه پاکم کنی
 پیش از آن کاندر جهان خاکم کنی^۲
 اندر آن دم کز بدن جانم بری
 از جهان با نور ایمانم بری
- ب- در بیان مخالفت با نفس اماره
 عاقل آن باشد که او شاکر بُود
 وانگهی بر نفس خود قادر بُود

۲. کنایه از مردن است.

۱. اشاره به آیه ۵۳ سوره زمر.

هر که خشم خود فرو خورد ای جوان
 باشد او از رستگاران جهان
 آن بود ایستاده‌ترین مردمان ۵۵
 کز پی نفس و هوا باشد دوان
 وانگهی پندارد آن تلریک رأی
 خواهد آمرزیدنش آخر خدای
 گرچه درویشی بُود سخت ای پسر
 هم ز درویشی نباشد خوبتر
 هر که او را نفس سرکش رام شد
 از خردمندان نیکونام شد
 در ریاضت، نفس بد را گوشمال
 تا نیاندازد^۱ ترا اندر و بال
 هر که خواهد تا سلامت ماند او ۶۰
 از جمیع خلق روگرداند او
 مردمان را سربه‌سر در خواب دان
 گشت بیدار آنکه او رفت از جهان
 آنکه رنجاند ترا عذرش پذیر
 تا بیابی مغفرت بر وی مگیر
 حق ندارد دوست، خلق آزار را
 نیست این خصلت یکی دیندار را
 از ستم هر کس دلی رایش کرد
 آن جراح بر وجود خویش کرد

۱. ن. ب. نیندازد ص ۱۱.

۶۵ هر که در بند دل آزاری بُود
 در عـقوبت کار او زاری بُود
 ای پسر قصد دل آزاری مکن
 وز خدای خویش بیزاری مکن
 خاطر کس را مرنجان ای پسر
 ورنه خوردی زخم بر جان ای پسر
 گر همی خواهی که گردی معتبر
 نام مردم جز به نیکویی مبر
 قـوت نیکی نـداری بر مکن
 بر وجود خود ستم بی حد مکن
 ۷۰ رو زبان از غیبت مردم ببند
 تا نبینی^۱ دست و پای خود به بند
 هر که از غیبت زبانش بسته نیست
 آن چنان کس از عقوبت^۲ رسته نیست
 الف - در بیان فواید خاموشی
 ای برادر گر تو هستی حق طلب
 جز به فرمان خدای مگشای لب
 گر خبر داری خـی لایـموت
 بر دهان خود بنه مهر سکوت
 ای پسر پند و نصیحت گوش کن
 گر نجاتی بایدت خاموش کن

۲. سرزنش، عاقبت ناپسند.

۱. ن. ب. نه بینی. ص ۱۲.

- ۷۵ هر که را گفتار بسیارش بُود
دل درون سینه بیمارش بُود
عاقلان را پیشه خاموشی بود
پیشه جاهل فراموشی بُود
خامشی از کذب و غیبت واجب است
ابله است آن کو به گفتن راغب است
ای برادر جز ثنای حق مگو
قول حق را از برای دق مگو
هر که در بند عبارت می شود
هر چه دارد جمله غارت می شود
- ۸۰ دل ز پر گفتن بمیرد در بدن
گرچه گفتارش بُود دُرِ عدن
وانکه سعی اندر فصاحت می کند
چهره دل را جراح می کند
رو زبان را در دهان محبوس دار
وز خلائق خویش را مأیوس دار
هر که او بر عیب خود بینا شود
روح او را قوتی پیدا شود
- الف - در بیان صفت اهل ایمان و در عمل خالص
هر که باشد اهل ایمان ای عزیز
پاک دارد چار چیز از چار چیز
از حسد اول تو دل را پاک دار
- ۸۵ خویشتن را بعد از آن مؤمن شمار

پاک دار از کذب و از غیبت زبان
 تا که ایمانت نیفتد در زیان
 پاک اگر داری عمل را از ریا
 شمع ایمان ترا باشد ضیاء^۱
 چون شکم را پاک داری از حرام
 مرد ایمان دار باشی والسلام
 هر که دارد این صفت باشد شریف
 ورنه دارد، دارد ایمان ضعیف
 هر که باطن از حرامش پاک نیست ۹۰
 روح او راه سوی افلاک نیست
 چون نباشد پاک اعمال از ریا
 است بی حاصل چو نقش بوریا^۲
 هر که را اندر عمل اخلاص نیست
 در جهان از بندگان خاص نیست
 هر که کارش از برای حق بُود
 کار او پیوسته با رونق بُود

ب- در بیان اصل ایمان

اصل ایمان هست شش چیز ای وحید
 با تو گویم گر به دل خواهی شنید
 سه از آن شش با یقین، خوف و رجاست ۹۵
 پس توکل، با محبت، با حیاست

۱. درخشش، نورانی.

۲. نوعی حصیر، در اینجا منظور بی ارزشی اعمال است.

هر که را نور یقین حاصل بُود
 صاحب ایمان و روشن دل بُود
 هر که خوفی نبود اندر جان او
 ای پسر باشد ضعیف ایمان او
 نامه اعمال اگر نبود سپید
 رو مباحث از رحمت حق ناامید
 هر که را نبود توکل با خدای
 شاید بر وی بگیری های های
 آنکه حبّ حق نباشد در دلش ۱۰۰
 از عمل جز باد نبود حاصلش
 باش ای بنده خدا را دوست دار
 تا شوی تو از عذابش در کنار
 ای برادر شرمی از ایمان بُود
 بی حیا از زمره شیطان بود
 گر تو هستی مؤمن و پرهیزگار
 از خدای و از خلائق شرم دار

الف - در سیرت ملوک

چار خصلت ای برادر در جهان ۱۰۵
 پادشاه چون در ملاء خندان بود
 پادشاهان را همی دارد زیان
 بی گمان در هیبتش نقصان بُود
 باز صحبت داشتن با هر فقیر
 پادشاهان را همی دارد حقیر
 با زنان بسیار اگر خلوت کند
 خویشان را شاه بی هیبت کند
 هر که را فرّ جهانداري بُود
 میل او سوی کم آزاری بود

عدل باید پادشاهان^۱ را و داد تا ز عدلش عالمی گردند شاد
 ۱۱۰ گر کند آهنگ ظلمی پادشاه سود نکند مرو را خیل و سپاه
 چونکه عادل باشد و فرخ لقاء^۲ باشد اندر مملکت شه را بقاء
 چون کند سلطان کرم بالشکری بهر او بازند صد جان بر سری
 ب- در صفت علامتهای بزرگی

چار چیز آمد بزرگی را دلیل
 هر که آن دارد بُود مرد جلیل
 علم را اعزاز کردن^۳ بی حساب^۴
 خلق را دادن جواب با صواب
 ۱۱۵ دیگر آن باشد که جوید وصل دوست
 و آنکه از دشمن حذر کردن نکوست
 هر که دارد دانش و عقل و تمیز
 اهل عقل و علم را دارد عزیز
 ای برادر گر خرد داری تمام
 نرم و شیرین گوی با مردم کلام
 هر که باشد ترشروی تلخ گوی
 دوستان از وی بگردانند روی
 هر که از دشمن نباشد بر حذر
 عاقبت بیند ازو رنج و ضرر

۱. ن. ب. پادشاه. ص ۱۹.

۲. خوش معاشر، خوش مشرب.

۳. عزیز شمردن، با عزت یاد گرفتن.

۴. بیش از اندازه، بی حد و اندازه.

۱۲۰ در جوار خود عدو را ره مده
از برای آن ز دشمن دور به
در میان دوستان مسرور باش
گر خرد داری ز دشمن دور باش
با محبان باش دایم همنشین
تا توانی روی اعداء را مبین
ای پسر تدبیر راه توشه کن
پس حدیث این و آن یک گوشه کن
الف - در بیان چار چیز که اندر خطر بود
چار چیز است ای برادر با خطر
تا توانی باش از اینها بر حذر
۱۲۵ قربت سلطان و الفت با بدان
رغبت دنیا و صحبت با زنان
قرب^۱ سلطان آتش سوزان بُود
با بدان الفت هلاک جان بود
زهر دارد در درون دنیا چو مار
گرچه بینی ظاهرش نقش و نگار
می نماید خوب و زیبا در نظر
لیک از زهرش بُود جان را خطر
زهر این مار منقش قاتل است
باشد از وی دور هر کو عاقل است

۱. دوستی، تقرب جستن، همنشینی.

۱۳۰ همچو طفلان منگر اندر سرخ و زرد
چون زنان مغرور رنگ و بو مگرد
زال دنیا چون عروس آراسته است
هر زمانی شوی دیگر خواسته است
مقبل آن مردی که شد زین جفت طاق
پشت بر وی کرد و داد (او را)^۱ سه طلاق
لب به پیش شوی خندان می‌کند
پس هلاک از زخم دندان می‌کند

ب- در بیان نیکبختی

شد دلیل نیکبختی چار چیز
هر که این چارش بُود باشد عزیز
۱۳۵ اصل پاک آمد دلیل نیکبخت
نیست بی‌اصل سزای تاج و تخت
یک دلیل دیگر آمد قلب پاک
گر دلت پاک است نبود هیچ باک
نیکبختان را بُود رأی صواب
آنکه بد رأی است باشد در عذاب
هر که ایمن از عذاب حق بُود
نیست مؤمن کافر مطلق بُود
عمر دنیا پنج روزی بیش نیست
غافل است آن کس که پیش اندیش نیست

۱۴۰ ترک لذات جهان باید گرفت
 دامن صاحب‌دلان باید گرفت
 در پی لذات نفسانی مباش
 دوست‌دار عالم فانی مباش
 نیست حاصل رنج دنیا بردنت
 عاقبت چون می‌باید مردنت
 از تنت چون جان روان خواهد شدن
 خاکت اندر استخوان خواهد شدن
 مر ترا از دادن جان چاره نیست
 رهنزنت جز نفسک اماره نیست

الف - در بیان سبب عافیت

۱۴۵ عافیت را گر بجویی ای عزیز
 می‌توانش یافتن در چار چیز
 ایمنی و نعت اندر خاندان
 تندرستی و فراغت بعد از آن
 چون‌که با نعمت امانی باشدت
 عافیت را زان نشانی باشدت
 بادل فارغ چو باشی تندرست
 دیگر از دنیا نباید هیچ جست
 بر می‌آور تا توانی کام نفس
 تا نیفتی ای پسر در دام نفس
 ۱۵۰ زیر پای آور هوای نفس را
 کم بدوده بهره‌های نفس را

نفس و شیطان می‌برند از ره ترا
 تا بیاندازنند اندر چه ترا
 نفس را سرکوب و دایم خوار دار
 تا توانی دورش از مردار دار
 نفس بد را هر که سیرش می‌کند
 در گنه کردن دلیرش می‌کند
 خُلق خود را دور دار از هر مزه
 تا نیفتی در وبال و در بزه
 ۱۵۵ ز آب و نان تالب شکم را پر مساز
 همچو حیوان بهر خود آخور^۱ مساز
 روز کم خور گرچه صایم نیستی
 پر مخور آخر بهایم نیستی
 ای که در خوابی همه شب تابه روز
 بهر گور خود چراغی بر فروز
 خواب و خور جز پیشه انعام^۲ نیست
 خفتگان را بهره زین انعام^۳ نیست
 ای پر بسیار خواهی خفت خیز
 گر خبر داری ز خود بی‌گفت خیز^۴
 ۱۶۰ دل درین دنیای دون بستن خطاست
 دامن از وی گر تو در چینی رواست

۱. آبشخور، محل نگهداری و تغذیه دام و طیور.

۲. چهارپایان.

۳. نعمت‌ها، در اینجا به معنی خواب و خور آمده است.

۴. بی‌گفتگو و مجاله پذیرفتن چیزی.

از چه بندی دل به دنیای دنی^۱
 چون نه‌ای جاوید در وی بودنی
 ظاهر خود را می‌آرای ای فقیر
 تا چو بدری^۲ باطنت گردد منیر
 طالب هر صورت زیبا مباش
 در هوای اطلس و دیبا مباش
 از هوا بگذر خدا را بنده باش
 زندگی می‌بایدت در ژنده^۳ باش
 خرقهٔ پشمینه را بر دوش کن ۱۶۵
 شربتی از نامرادی نوش کن^۴
 ای که در برمی‌کشی پشمینه را
 پاک ساز از کبر اول سینه را
 گر همی خواهی نصیب از آخرت
 رو بدر کن جامه‌های فاخرت
 بی‌تکلف باش و آرایش مجوی
 ترک راحت گیر و آسایش مجوی
 در برت گو کسوت نیکو مباش
 زیر پهلوی جامه خوابت گو مباش
 همچو صوفی در پلاس و صوف باش ۱۷۰
 با صفت‌های خدا موصوف باش

۱. پست، دون، مقلوب‌البعض کلمهٔ دون. ۲. ماه چهارده شبه.

۳. ژولیده، بی‌تکلیف در اینجا. ۴. کنایه از بی‌توجهی به آرزوهاست.

مرد ره را بوریا قالین^۱ بُود
زانکه خشتش عاقبت بالین بود

الف- در تواضع و صحبت درویشان

گر ترا عقل است با دانش قرین
باش درویش و به درویشان نشین
همنشینی جز به درویشان مکن
تا توانی غیبت ایشان مکن
حبّ درویشان کلید جنت است

دشمن ایشان سزای [ش] لعنت است
پوشش درویش غیر از دلق نیست ۱۷۵

در پی کام و هوای خلق نیست
مرد تا ننهد به فرق نفس پای
ره کجا یابد به درگاه خدای
مرد ره در بند قصر و باغ نیست

بر دل او غیر درد و داغ نیست
گر عمارت را بری بر آسمان

عاقبت زیر زمین گردی نهان
گر چو رستم شوکت و زورت بُود

جای چون بهرام در گورت بود
ای پسر از آخرت غافل مباش ۱۸۰

با متاع این جهان [هم] خوش مباش^۲

۱. قالی، زیرانداز.

۲. در این بیت کلمه «هم» به خاطر تکمیل هجاهاى مصرع دوم اضافه شده است - توسط نویسنده این سطور، درواقع این کلمه در نسخه بارون سیلوتردسایى وجود نداشت و

در بلیّات جهان صَبّار باش

گاه نعمت شاکر جَبّار باش

الف - در صفت بدبختی

چارچیز آثار بدبختی بُود

جاهلی و کاهلی سختی بُود

بی‌کسی و ناکسی هر چار شد

بخت بد را این همه آثار شد

هر که در بند عبادت می‌شود

بی‌شک از اهل سعادت می‌شود

آنکه در بند عبادت می‌شود ۱۸۵

بی‌شک از اهل خسارت می‌شود

بر هوای خود قدم هر کو نهاد

می‌تواند کرد با نفسک جهاد

هر که سازد در جهان با خواب و خور

در قیامت نبودش ز آتش گذر

روی گردان از مراد و آرزو

پس به درگاه خدا آور تو رو

کامرانی سر به ناکامی کشد

مرد ره خط در نکونامی کشد

امر و نهی حق چو داری ای وحید ۱۹۰

پس مرو بر وادی نفس پلید

مصرع دوم از لحاظ وزن دارای اشکال بود اگرچه از لحاظ قافیه نیز خالی از اشکال نیست.

امر و نهی حق ز قرآن گوش دار
جای شادی نیست دنیا هوش دار
هر که ترک کامرانی می‌کند

بر خلافت زندگان می‌کند

ب- در صفت ریاضت نفس و ترک دنیا

گر همی خواهی که گردی سربلند
ای پسر بر خود در راحت ببند
هر که بر بست او در راحت تمام

باز شد بر وی در دارالسلام

۱۹۵ غیر حق را هر که خواهد ای پسر

کیست در عالم ازو گمراهتر

ای برادر ترک عزّ و جاه کن

خویش را شایسته درگاه کن

خوار گردد هر که گردد جاه جوی

ای برادر قرب این درگاه جوی

عزّ و جاهت سوی پستی می‌کشد

مر ترا بر تن پرستی می‌کشد

نفس در ترک هوا مسکین بُود

گوشمال نفس نادان این بُود

۲۰۰ چون دلت بر یاد حق ایمن بود

نفسک اماره هم ساکن بود

هر که او را تکیه بر صانع بود

در جهان بالقمة قانع بود

اکتفا بر روزی هر روزه کن

گر نداری از خدا در یوزه کن^۱

الف - در صفت مجاهده نفس

نفس نتوان کشت الا با سه چیز چون بگویم یاد گیرش ای عزیز
خنجر خاموشی و شمشیر جوع نیزه تنهایی و ترک هجوع
۲۰۵ هر که را نبود مُرتب این سلاح نفس او هرگز نمی یابد فلاح
چون که دل بی یاد اللّٰهت بود دیو ملعون^۲ یار همراهت بود
اهل دنیا را چو دیوار آیدش لقمه های چرب و شیرین بایدش
هر که او در بند سیم و زر شود در عقوبت عاقبت مضطر شود^۳
آنکه بهر آخرت کارش بود از خدا تشریف بسیارش بود
۲۱۰ مال دنیا خاکساران^۴ را دهند آخرت پرهیزکاران را دهند
هست شیطان ای برادر دشمنت غلّ آتش خواهد اندر گردنت
مدبری کور و به دنیا آورد بهره کی از عالم عقبی بَرَد
ای پسر با یاد حق مشغول باش وز خلاق دور همچون غول باش

ب - در صفت فقر و صبر

فقر خود را پیش کس پیدا^۵ مکن

محنت امروز را فردا مکن

۲۱۵ مر ترا آن کس که فردا جان دهد

غم مخور آخر ترا یک نان دهد

۱. سائلی، گدائی، در اینجا منظور فقط از خدا طلب حاجت نموده است.

۲. اضافه استعاره از نفس - استعاره بالکنایه.

۳. مضطرب. ۴. افتادگان، متواضعان.

۵. آشکار کردن.

تابه کی چون مور باشی دانه کش
 گر تو مردی فاقه را مردانه کش
 بر توکل گر بُود فیروزیت
 حق دهد مانند مرغان روزیت
 از خدا شاگرد بُود مرد فقیر
 گر دهد قوتش لب نان فطیر
 خم مشو پیش توانگر همچو طاق
 تا نگردی یار با اهل نفاق
 ۲۲۰ مرد ره را نام و ننگ از خلق نیست
 نفرتش از جامه های دلق نیست
 هر که را ذوق نکونامی بُود
 خاص شمارش که او عامی بُود
 گر ترا دل فارغ از زینت بُود
 کی هوای مرکب و زینت بود
 روی دل چون از هوا برتافتی
 بعد از آن می دان که حق را یافتی
 هر که او از حرص دنیا دار شد
 بی گمان از وی خدا بیزار شد
 ۲۲۵ چون شتر مرغی شناس این نفس را
 نه کشد بار و نه پَرَد در هوا
 گر بپر گوییش، گوید اشترم
 ورنه ی بارش بگوید طایرم
 چون درخت زهر رنگش دلکش است
 لیک طعمش تلخ و بویش ناخوش است

گر به طاعت خوانیش سستی کند
 لیک اندر معصیت چستی^۱ گند
 نفس را آن به که در زندان کنی
 هرچه فرماید خلاف آن کنی
 نیست درمانش بجز جوع و عطش
 تا که سازی رام اندر طاعتش
 چون شتر در ره در آی و بارکش
 بار طاعت بر در جبّار^۲ کش
 بار این در را به جان باید کشید
 ورنه همچون سگ زبان باید کشید
 هر که او گردن کشد زین بارها
 باشد از نفرین برو انبارها
 کرده‌ای بار امانت را قبول^۳
 از کشیدن پس نباید شد ملول
 روز اوّل خود فضولی کرده‌ای
 و آن فضولی از جهولی کرده‌ای
 جنبشی کن ای پسر کاهل مباحث
 چون بلی گفתי به تن تنبل مباحث
 هر که اندر طاعتش کسلان بود
 حاصلش گمراهی و خذلان بود
 راه پرخوف است و دزدان در کمین
 رهبری بر تا نمانی بر زمین

۱. چالاکی، چستن یعنی زیرکی، شکل دیگر چستن.

۲. از صفات سلیبه خداوند.

۳. اشاره به سوره احزاب، آیه ۷۲.

منزلت دورست و بارت بس گران
 کوششی کن پس نمان از دیگران
 هر که در راه از گران باران بُود ۲۴۰
 هر دمش از دیده خون باران بود
 لاشه‌ای داری سبک کن بار خویش
 ورنه در ره سخت بینی کار خویش
 چیست بارت جیفهٔ دنیای دون
 کز پی آن گشته‌ای خوار و زبون
 وقت طاعت تیزرو چون باد باش
 وز همه کار جهان آزاد باش

الف- در بیان تواضع و ترک تکلف

سر چه آرایی به دستار ای پسر
 تا نگیری ترک عزّ و مال و جاه ۲۴۵
 نیست مردی خویشان آراستن
 نیست در تن بهتر از تقویٰ لباس
 هر که او در بند آرایش بُود
 عاقبت جز نامرادی نَبُودش
 خودستایی پیشهٔ شیطان بُود ۲۵۰
 گفت شیطان من ز آدم بهترم
 از تواضع خاک مردم می شود
 رانده شد ابلیس از مستکبری^۱
 شد عزیز آدم چو استغفار کرد
 گر توانی دل به دست آر ای پسر
 از همه بر سر نیابی چون کلاه
 قصد جان کرد آنکه او آراست تن
 در تکلف مرد را نبود اساس
 در جهان فرزند آسایش بُود
 بهره‌ای از عیش و شادی نبودش
 آنکه خود را کم زند مرد آن بُود
 تا قیامت گشت ملعون لاجرم
 نور و نار از سرکشی گم می شود
 گشت مقبول آدم از مستغفری^۲
 خوار شد شیطان چو استکبار کرد

۱. خودپسندی.

۲. توبه کننده، اسم فاعل از مصدر استغفار.

دانه پست افتد زبر دستش کنند خوشه چون سر برکند پستش کنند ۲۵۵

ب- در بیان علامتهای ابلهی

چار چیز آمد نشان ابلهی

با تو گویم تا بیایی آگهی

عیب خود ابله نبیند در جهان

باشد اندر جستن عیب کسان

تخم بخل اندر دل خود کاشتن

و آنکه امید سخاوت داشتن

هر که خلق از خُلق او خشنود نیست

هیچ قدرش بر در معبود نیست

هر که او را پیشه بدخویی بُود ۲۶۰

کار او پیوسته بدرویی بود

خوی بد بر تن بلای جان بُود

مردم بدخو نه از انسان بود

بخل شاخی از درخت دوزخ است

وان بخیلک از سگان مسلخ است

روی جنت را کجا بیند بخیل

پشه‌ای افتاده اندر پای پیل

باش از بخل بخیلان برکران^۱

تا نباشی از شمار ابلهان

الف- در بیان عاقبت اندیشی

۱. برکنار، دور.

- ۲۶۵ از بلا تا رسته گردی ای عزیز
 باز باید داشتن دست از دو چیز
 رو تو دست از نفس و دنیا باز دار
 تا بلاها را نباشد با تو کار
 و ر به حرص و آز گردی مبتلا
 با تو روی آرد ز هر سو صد بلا
 آنکه نبود هیچ نقدش در میان
 هر کجا باشد بود اندر امان
 نفس و دنیا را رها کن ای پسر
 باز رستی از بلا و از خطر
 ۲۷۰ ای بساکس کز برای نفس زار
 در بلا افتاد و گشت از غم نزار
 از برای نفس مرغ نامراد
 آمد و در دام صیاد اوفتاد
 تا دلت آرام یابد ای پسر
 بود و نابود جهان یکسان شمر
 از عذاب و قهر حق ایمن مباش
 در پی آزار هر مؤمن مباش
 در بلا یاری مخواه از هیچ کس
 زآنکه نبود جز خدا فریاد رس
 ۲۷۵ هر که را رنجانده‌ای عذرش بخواه
 تا نباشد خصم تو در عرصه گاه

گر غنا خواهد کسی از ذوالمنن^۱
در قناعت می توانش یافتن

در بیان چهار چیز که صاحب عقل و دانش را از اینها دور باید بود

الف -

هر که را عقل است و دانش ای عزیز
دور باید بودنش از چار چیز
کار خود با ناسزا نکند رها
مردمی نکند به جای ناسزا
عقل داری میل بدکاری مکن
زین چو بگذشتی سبکساری^۲ مکن
تا شوی پیش از همه در روزگار ۲۸۰
دست بر نان و نمک بگشاده دار
تا تو باشی در زمانه دادگر
زیرستان را نکودار ای پسر
هر که در پند خود آمد استوار
پند او را دیگران بسندند کار
هر که از گفتار خود باشد ملول
قول او را دیگران نکنند قبول
هر چه باشد در شریعت ناپسند
گرد او هرگز مگرد ای هوشمند

۱. صاحب منت، صاحب بخشایش. ۲. سبکسری، بی عقلی (در اینجا).

۲۸۵ ناصواب کار بینی سربه‌سر
بر مراد خود مکن کار ای پسر

ب- در صفت رستگاری

هست بی‌شک رستگاری در سه چیز
با تو گویم یاد گیرش ای عزیز
زان یکی ترسیدن است از ذوالجلال
دوم آمد جستن قوت حلال
سیومین رفتن بُود بر راه راست
رستگارست آنکه این خصلت و راست
گر تواضع پیشه‌گیری ای جوان
دوست دارندت همه خلق جهان

۲۹۰ سر مکن در پیش دنیا دار پست
ور کنی بی‌شک رَوَد دینت ز دست
بهر زر مستای دنیا دار را
تا چه خواهی کرد این مُردار را
مردگانند^۱ اغنیای روزگار
ای پسر با مردگان صحبت مدار
مال و زر بی‌حد به دست آورده گیر
بعد از آن در گور حسرت برده گیر

الف- در صفت ذکر... تعالی

باش دایم ای پسر با یاد حق
گر خبر داری ز عدل و داد حق

- ۲۹۵ زنده دار از ذکر صبح و شام را
در تغافل^۱ مگذران ایام را
یاد حق آمد غذا این روح را
مرهم آمد این دل مجروح را
یاد حق گر مونس جانت بُود
کی هوای کاخ و ایوانت بود
گر زمانی غافل از رحمن شوی
اندر آن دم همدم شیطان شوی
مؤمننا ذکر خدا بسیار گوی
تا بیایی در دو عالم آبروی
۳۰۰ ذکر را اخلاص می باید نخست
ذکر بی اخلاص کی باشد درست
ذکر بر سه وجه باشد بی خلاف
تو ندانی این سخن را از گزاف
علم را نبود بجز ذکر لسان
ذکر خاص خاص باشد از دل بی گمان
ذکر خاص الخاص ذکر سر^۲ بُود
هر که ذاکر نیست او خاسر^۳ بُود
ذکر بی تعظیم گرفتن بدعت است
واندر آن یک شرط دیگر حرمت است
۳۰۵ هست بر هر عضو را ذکر دگر
هفت اعضا راست ذکری ای پسر

۲. اخفی، روح.

۱. غفلت.

۳. زیانکار.

یاری هر عاجز آمد ذکر دست
 ذکر پا خویشان زیارت کردن است
 ذکر چشم از خوف حق بگریستن
 باز در آیات او نگریستن
 استماع قول حق دان ذکر گوش
 تا توانی روز و شب در ذکر کوش
 اشتیاق حق بود ذکر دلت
 کوش تا این ذکر گردد حاصلت
 آنکه از جهل است دایم در گناه ۳۱۰
 کی حلاوت یابد از ذکر آله
 خواندن قرآن بُود ذکر لسان
 هر که را این نیست هست از مفلسان
 شکر نعمتهای حق می‌گو مدام
 تا کند حق بر تو نعمتها تمام
 حمد حق را بر زبان بسیار دار
 تا شوی از نار حرمان رستگار
 لب مجنban جز به ذکر کردگار
 زآنکه پاکان را همین بودست کار

الف - در بیان چار خصلت که مردم را نیکوست

۳۱۵ بر همه کس نیک باشد چار چیز
 با تو گویم یاد گیرش ای عزیز
 اول آن باشد که باشی دادگر
 هم ز عقل خویش باشی باخبر
 باشکیبایی^۱ تقرّب کردن^۲ است
 حرمت مردم به جای آوردن است

۱. گشاده‌رویی، بردباری. ۲. نزدیکی خواستن.

ب- در صفت اخلاق ذمیه

چار چیز دیگر ای نیکو سرشت
هست از جمله خلایق نیک زشت
زان چهار اول حسد بینی بُود
زان گذشتی عجب^۱ خودبینی بود
خشم خود دیگر فرو ناخوردن است ۳۲۰
خصلت چارم بخیلی کردن است
ای پسر کم گرد گرد این خصال
از برای زآنکه زشت است این فعال
غل و غش^۲ بگذار چون زر پاک شو
پیش از آنکه خاک گردی خاک شو^۳
حرص بگذار و قناعت پیشه کن
آخر از مُردن یکی اندیشه کن^۴

الف- در علامات مدبری

چار چیز آمد نشان مدبری
مدبری باشد به ابله مشورت ۳۲۵
هر که پند دوستان نکند قبول
هر که از دنیا نگیرد عبرتی
مدبرش گر تو روشن خاطری
هم به جاهل دادن سیم و زرت
در حقیقت مدبرست آن بوالفضول
دیو ملعونش سگ گمره کند
آنکه مال خود دهد با جاهلان
آن چنان کس کی شود از مقبلان
زر چو ابله را همی آید به کف ۳۳۰
می کند اسراف و می سازد تلف

۱. لغزش.

۲. غرور.

۳. تسمیه شیء به اسم ماکان به اعتبار حال ماضی.

۴. بترس، به فکر چاره باش.

نشنود از دوست ابله پند را از جهالت بگسلد پیوند را
عبرتی گیر از زمانه ای جوان تا نباشی از شمار ابلهان
هر که را از عقل آگاهی بود نزد او ادبار^۱ گمراهی بود
الف- در بیان آنکه حقیر داشتن نباید

چار چیز آمد بزرگ و معتبر
می نماید خُرد لیکن در نظر
ز آن یکی خصمت و دیگر آتش است ۳۳۵

باز بیماری کزو دل ناخوش است
چارمین دانش که آراید ترا
این همه تا خُرد ننماید ترا
هر که در چشمش عدو باشد حقیر
از بالای او کند روزی نفیر^۲
ذره آتش چو شد افروخته

بینی از وی عالمی را سوخته
علم اگر اندک بود خوارش مدار
زانکه دارد علم قدری بی شمار
رنج اندک را بکن غمخوارگی ۳۴۰

ورنه بینی عجز در بیچارگی
دردسر را گر نجوید کس علاج
خوف آن باشد که بد گردد مزاج
باش از قول مخالف بر حذر
پیش از آن کز پا در آیی ای پسر

۱. منهزم شدن و گریختن از جنگ، در اینجا به معنی خود را کنار کشیدن و بی توجهی به همه چیز آمده است.
۲. نور، در اینجا به معنی ناله.

آتش اندک توان کُشتن به آب
 وای آن ساعت که گیرد التهاب
 الف - در بیان چار چیز که چار چیز دیگر را می‌زاید
 ای پسر هرکس که دارد چار چیز
 چار دیگر هم شود موجود نیز
 عاقبت رسوایی^۱ آید از لجاج ۳۴۵
 خشم را نکند پشیمانی علاج
 بی‌گمان از کبر خیزد دشمنی
 حاصل آید خواری از کاهل تنی
 چون لجوجی در میان پیدا شود
 بنده از شومئ او رسوا شود
 خشم خود را چونکه راند جاهلی
 جز پشیمانش نبود حاصلی
 هر که کرد از کبر بالاگردنش
 دوستان گردند آخر دشمنش
 کاهلی را هر که سازد پیشه‌ای ۳۵۰
 آید از خواری به پایش تیشه‌ای
 خشم خود را گر فرو نخورد کسی
 عاقبت بیند پشیمانی بسی
 هر که او از تنبلی باشد بلید^۲
 بر قفایش شاید از سیلی رسید

۱. ن. ب. رسوای، ص ۵۲. ۲. کُند ذهن، کودن، کم‌هوش.

هر که او افتاده تن پرورست

نیست انسان کمتر از گاو و خر است

الف - در چار چیز که بقا ندارد

چار چیز ای خواجه کم دارد بقا	گوش دار ای مؤمن نیکو لقا	
جور سلطان را بقا کمتر بُود	پس عتاب دوستان خوشتر بُود	۳۵۵
دیگر آن مهری که باشد از زنان	بی بقا چون صحبت ناجنس دان	
بارعیت چون کند سلطان ستم	مر و را ^۱ باشد بقا در ملک کم	
گر ترا از دوستان آید عتاب	کم بقا دارد چو خط بر روی آب	
گرچه باشد زن زمانی مهربان	چون کم آید بهره بگشاید زبان	
چون به ناجنسان نشیند آدمی	کمترک بیند از ایشان همدمی	۳۶۰
زاغ چون فارغ ز بوی گل شود	نفرتش از صحبت بلبل شود	
صحبت ناجنس جانگاهی ^۲ بود	جمله را زین حال آگاهی بود	
چون ترا ناجنس آید در نظر	ای پسر چون باد از وی درگذر	

الف - در بیان چار چیز که از چار چیز دیگر تمام باشد

چار چیز از چار دیگر شد تمام	چون شنیدی یاد می دار ای غلام	
دانش مرد از خرد گیرد کمال	از عمل نیت همی یابد جمال	۳۶۵
دینت از پرهیز کامل می شود	نعمت از شکر شامل می شود	
هست دانش را کمالات از خرد	نیت را بسی عمل کس ننگرد	
شکر، نعمت را کمالی می دهد	غافلان را گوشمالی ^۳ می دهد	
شکر ناکردن زوال نعمت است	بهره شاگرد کمال نعمت است	

۱. مخفف مر (حرف اضافه زاید) وی (ضمیر منفصل شخصی گونه دیگر او که در زبان

شعری به کار می رود) را (بدل از حرف اضافه)؛ این گونه کاربردها نشانه سبک عراقی

است. ۲. ن. ب. جانگاهی، ص ۵۵.

۳. تنبیه کردن.

۳۷۰ علم را بی عقل نتوان کار بست پیش بی عقلان نمی باید نشست
بی خرد دانش و بال است ای پسر علم، مرغ و عقل، بال است ای پسر
هر که علمی دارد و نبود بر آن از طریق عقل باشد بر کران

در بیان چار چیز که آنها [را] بازگردانیدن محال است

ب-

چار چیز است آنکه بعد از رفتنش
از محالات است باز آوردنش
چون حدیثی رفت ناگه بر زبان
یا که تیری جست بیرون از کمان
باز چون آری حدیث گفته را ۳۷۵
کس نگرداند قضای رفته را
باز کی گردد چو تیر انداختی
همچنین عمری که ضایع^۱ ساختی
هر که بی اندیشه گفتارش بُود
پس ندامت‌های بسیارش بُود
تا نگفتی می توانی گفتنش
چون بگفتی کی توان بنهفتنش
عمر را می دان غنیمت هر نفس
چون رود دیگر نیاید باز پس
هیچ کس از خود قضا^۲ را رد نکرد ۳۸۰
هر که راضی از قضا شد بد نکرد

۱. تلف کردن، بیهوده صرف کردن. ۲. سرنوشت.

هر که می‌خواهد که باشد در امان
 مُهر می‌باید نهادن بر دهان
 می‌سزد گر عمر را داری عزیز
 چون رَوَد پیشش نخواهی دید نیز
 الف - در صفت چار چیز که از چار چیز دیگر می‌آید
 حاصل آید چار چیز از چار چیز
 یاد دار این نکته از من ای عزیز
 خامشی را هر که سازد پیشه‌ای
 در جهان نبود ز کس اندیشه‌ای
 ۳۸۵ از سخاوت مَرَد یابد سروری
 شکر نعمت را دهد افزونتری
 گر سلامت بایدت خاموش باش
 گشت ایمن هر که نیکی کرد فاش
 هر که او ساکت شد و خاموش کرد
 از سلامت کسوتی بر دوش کرد
 گر همی خواهی که باشی در امان
 رو نکویی کن تو با خَلق جهان
 هر که را عادت شود جود و کرم
 در میان خَلق گردد محترم
 ۳۹۰ هر که کار نیک یا بد می‌کند
 آن همه می‌دان که با خود می‌کند
 ای برادر ببنده معبود باش
 تا توانی با سخا و جود باش

- باش از بخل بخیلان بر حذر
تا نسوزد مر ترا نار سقر
- الف- در بیان حاصل شدن چار چیز از چار چیز
چار چیزت بر دهد از چار چیز
نشود این نکته جز اهل تمیز
هر که زو صادر شود این چار کار
ببیند آن چار دگر بی اختیار
هر که در پایان کاری ننگرد ۳۹۵
عاقبت روزی پشیمانی خورد
هر که نکند احتیاط کارها
بر دلش آخر نشیند بارها^۱
هر که او استیزه^۲ با سلطان کند
کار خود را سربه سر ویران کند
هر که او یاغی شود^۳ با پادشاه
روز او چون تیره شب گردد سیاه
هر که گشت از خوی بد ناسازگار
دوستان از وی کنند بی شک فرار
- الف- در بیان چار چیز که آدمی را شکست آورد
۴۰ آدمی را چار چیز آرد شکست با تو گویم گوش دار ای حق پرست
دشمن بسیار و وام بی شمار شغل بی حد و عیال با قطار^۴

۱. سنگینی‌ها. ۲. ستیزه، مقابله، جدال.

۳. سرکشی کردن، سر باز زدن از فرامین، طغیان کردن.

۴. پشت سرهم، در اینجا منظور فرزندی زیاد داشتن است.

وای مسکینی که غرق وام^۱ شد هر دمی از غصه خون آشام شد^۲
 هر که را بسیار باشد دشمنش خیره گردد هر دو چشم روشنش
 هر که را اشغال^۳ بسیارش بُود در زمانه زار بیکارش بُود

ب- در بیان چار چیز که از خطاهاست

چار چیز است از خطاها ای پسر گوش دارش با تو گویم سربه سر ۴۰۵
 اول از زن داشتن چشم وفا ساده دل را بس خطا باشد خطا
 ایمنی از بد خطای دیگرست صحبت صبیان از اینها بدترست

الف- در بیان چار چیز که از عطاهاست

چار چیز است از عطاها کریم با تو گویم یاد گیرش ای سلیم
 فرض حق اول به جای آوردن است

والدین از خویش راضی کردن است
 حکم دیگر چیست با شیطان جهاد ۴۱۰
 چارمَش نیکی به خَلق نامراد

ب- در بیان چار چیز که عمر را زیاده کند

می فزاید عُمر مَرَد از چار چیز این نصیحت بشنو ای جان عزیز
 اول آوردن به گوش آواز خوش وانگهی دیدن جمال ماه و ش^۴
 سیوم^۵ آمد ایمنی بر مال و جان می فزاید عُمر مردم را از آن
 آنکه کارش بر مراد دل شود در بقا افزونیش حاصل شود

ج- در بیان پنج چیز که عمر ازو بکاهد

عمر مردم را بکاهد پنج چیز یاد دارش چون شنیدی ای عزیز ۴۱۵

۱. قرض. ۲. منظور در اینجا خون دل خوردن است.

۳. مشغله، دودلی، دل مشغولی. ۴. ابطای جلی.

۵. سؤم.

شد یکی زان پنج^۱ در پیری نیاز پس غریبی وانگهی رنج دراز
هر که او بر مُرده اندازد نظر عمر او بی شک بکاهد ای پسر
پنجم آمد ترس و بیم از دشمنان عمر را اینها همی دارد زیان
هر که او از دشمنان ترسان بُود کار او هر لحظه دیگر سان بود
از خدا ترس و مترس از دشمنان کز همه دارد خدایت در امان ۴۲۰

الف - در بیان پنج چیز که آبروی را بریزد

دور شو از پنج خصلت ای پسر
تا نریزد آبرویت در نظر
اولاً کم گوی با مردم دروغ
زانکه گردی از دروغت بی فروغ
هر که استیزه کند با مهتران
آبروی خود بریزد بی گمان
پیش مردم هر که را نبود ادب
گر بریزد آبرو نبود عجب
از سبکساران مباش ای نیک خوی ۴۲۵
کز سبکساری^۲ بریزد آبروی
ای پسر با مهتران کمتر ستیز
وز حماقت آبروی خود مریز
گر به عالم آبرو [می] بایدت
دایماً خُلق نکو می بایدت

۱. پنج در قدیم به صورت پنج نوشته می شد؛ چنانکه در این نسخه هم این گونه نوشته شده است.
۲. سبکسری، بی اعتنائی توأم با کم احساسی.

هر که آهنگ سبکساری کند
 از وی آبروی بیزاری کند^۱
 جز حدیث راست با مردم مگوی
 تا نگرده آبرویت آبِ جوی
 ۴۳۰ از خلاف و از خیانت باش دور
 تا بُود پیوسته در روی تو نور
 گر همی خواهی که گویندت نکو [ی]
 ای برادر هیچ کس را بد مگو [ی]
 تا نباشی در جهان اندوه گین
 از حسد در روزگار کس مبین
 الف- در بیان پنج چیز که آبروی از آن می‌افزاید
 می‌فزاید آبروی از پنج چیز
 با تو گویم بشنو ای اهل تمیز^۲
 چون به کار خویش حاضر بوده‌ای
 آبروی خویش را افزوده‌ای
 ۴۳۵ از سخاوت آبروی افزون شود
 وز بخیلی بی‌خرد ملعون شود
 در سخاوت کوش اگر داری غنا
 تا فزاید آبرویت در سخا
 هر که را بر خلق بخشایش بود
 آبروی او در افزایش بود

۱. در اینجا به ضرورت وزن کلمه آبرو بایستی جدا نوشته می‌شد؛ لیکن به‌خاطر رعایت

آیین نگارش صحیح، سرهم نوشته شده است.

۲. تشخیص، در اینجا جداکننده خوب و بد.

باش دایم بردبار و باوفا
 تا به روی خویش بینی صد صفا
 تا بماند رازت از دشمن نهان
 سرّ خود با دوستان کمتر رسان
 ۴۴۰ تا نگردي پیش مردم شرمسار
 آنکه خود ننهاده باشی بر مدار
 ای برادر پرده مردم مَدر
 تا ندرَد پرده ات شخص دگر
 بر هوای دل مکن زینهار کار
 تا نیارد پس پشیمانیّت بار
 قدر مردم را شناس ای محترم
 تا شناسند دیگران قدر تو هم
 تا زیانت باشد ای خواجه دراز
 دست کوتاه دار و هر جانب متاز
 ۴۴۵ هر که را قدری نباشد در جهان
 زنده شمارش که هست از مُردگان^۱
 از قناعت هر که را نبود نشان
 کی توانگر سازدش مُلک جهان
 بر عدوی خویش چون یابی ظفر
 عفو پیش آور ز جرّمش در گذر
 دایماً می باش از حق ترسکار
 باش نیز از رحمتش امیدوار

با تواضع باش و خو کن با ادب
 صحبت پرهیزکاران می طلب
 ۴۵۰ بردباری جوی و بی آزار باش
 تا که گردد در هنر نام تو فاش
 همچو تریاقد دانایان دهر
 قاتلانند جمله نادان چو زهر
 مردم از تریاق می یابد نجات
 خود کسی از زهر کی یابد حیات
 صبر و حلم و علم تریاق دلند
 حرص و بغض و کینه زهر قاتلند
 فخر جمله کارها نان دادن است
 در به روی دوستان بگشادن است
 ۴۵۵ گرچه دانا باشی و اهل هنر
 خویشتن را کمتر از نادان شمر

الف - نصایح

شد دو خصلت مرد ابله را نشان
 صحبت صبیان و رغبت با زنان
 ناخوشی در زندگانی ای ولید
 مرد را از خوی بد گردد پدید
 آنکه نبود مرد را خوی نکو
 مُرده می دانش که زنده نبود او
 هر که گوید عیب تو اندر حضور
 می نماید راحت از ظلمت به نور

- ۴۶۰ مر ترا هرکس که باشد رهنمای
شکر او می باید آوردن به جای
هر خردمندان عالم را لباس
خلق نیکو شرم نیکوتر شناس
حال خود را از دو کس پنهان مدار
از طیب حاذق و از یار غار
تا توانی با زنان صحبت مجوی
راز خود را نیز با ایشان مگوی
آنچه اندر شرع باشد ناپسند
گرد او هرگز مگردای هوشمند
- ۴۶۵ هرچه را کردست بر تو حق حرام
دور باش از وی که باشی نیکنام
چونکه بگشاید در روزی خدای
دل گشاده دار تنگی کم نمای
تازه روی و خوب^۱ سخن باش ای اخی
تا بُود نام تو در عالم سخی
پر مخور اندوه مرگ ای بوالهوس
چونکه وقت آید نگردد پیش و پس
دل ز غلّ و غش همیشه پاک دار
تا توانی در درون کینه مدار
- ۴۷۰ تکیه کم کن خواجه بر کردار خویش
دل بسنه بر رحمت جبار خویش

۱. اگر به جای کلمه «خوب» کلمه «خوش» درج شده بود، روانی بیت از لحاظ هارمونی بیشتر و مطلوبتر می شد.

بهترین چیزها^۱ خُلق نکوست
 خُلق خُلق نیک را دارند دوست
 رو فروتر شو همیشه ای خلف
 کین بود آرایش اهل شرف
 آنکه باشد در کف شهوت اسیر
 گرچه آزاد است او را بنده گیر
 گر تو بینی ناکسی را بارگاه
 حاجت خود را ازو هرگز مخواه
 ۴۷۵ بر در ناکس قدم هرگز مبر
 ور بینی هم مپرس از وی خبر
 تا توانی کار ابله را مساز
 کار فرمایش ولی کمتر نواز
 الف- در بیان آنکه از دو کس احتراز می‌باید کرد
 از دو کس پرهیز کن ای هوشیار
 تا نبینی نکبتی در روزگار
 اول از دشمن که او ستیزه روست
 آنکه از صحبت نادان دوست
 خویش را از نزد دشمن دور دار
 یار نادان را ز خود مهجور دار
 ۴۸۰ ای پسر کم گوی با مردم درشت
 ور بگویی از تو گردانند پشت

بهترین خلق می‌دانی که راست^۱
 آنکه داد انصاف و انصافش نخواست
 چون حدیث خوب گویی با فقیر
 به بُود ز آتش که پوشانی حریر
 خشم خوردن پیشه هر سرورست
 تلخ باشد؛ از شکر شیرین ترست
 هر که با مردم نسازد در جهان
 زندگانی تلخ دارد بی‌گمان
 آنکه شوخ است و ندارد شرم نیز ۴۸۵
 دان که او ناپاک‌زاده است ای عزیز
 از ملامت تا بمانی در امان
 باش دایم همنشین صالحان
 الف- در بیان آنکه خواری آورد
 چند خصلت آورد خواری به روی
 با تو گویم گر همی گویی بگوی
 اوّل آن باشد که مانند مگس
 مرد ناخوانده شود مهمان کس
 هر که مهمان با کسی ناخوانده شد
 نزد مردم خوار و زار و رانده شد
 دیگر آن باشد که نادانی رود ۴۹۰
 کتخدای^۲ خانه‌ای مردی شود

۲. کتخدای.

۱. ن. ب. کراست، ص ۷۳.

کار کردن بر حدیث آن دو مرد
 کز پی جهلند^۱ دایم در نبرد
 هر که بنشیند زبردست صدور
 گر رسد خواری به رویش نیست دور
 نیست جمعی را چو بر قول تو گوش
 صد سخن گر باشدت یک را مکوش
 حاجت خود را مخواه از دشمنان
 زین بتر خواری نباشد در جهان
 ۴۹۵ از فرومایه مراد خود مجوی
 تا نیاید مر ترا خواری به روی
 با زن و کودک مکن بازی هلا
 تا نگردي خوار و زار و مبتلا
 الف - در بیان شش چیز که به کار آید
 در جهان شش چیز می آید به کار
 اولاً باری طعام خوشگوار
 خوش بُود یار موافق در جهان
 باز مخدومی که باشد مهربان
 هر سخن کان راست گویی و درست
 به ز دنیا زانکه دوری نفع تست
 ۵۰۰ آنکه ارزان است عالم در بهاش
 عقل کامل دان وزان خرسند باش

دشمن حق را نباید داشت دوست
 بازگشت جمله چون آخر بدوست
 عیب کس با او نمی باید نمود
 زانکه نبود هیچ لحمی بی غدود^۱
 از خدا خواه هر چه خواهی ای پسر
 نیست در دست خلاق نفع و ضرر
 بندگان را نیست ناصر جز آله
 یاری از حق خواه و از غیرش مخواه
 آنکه از قهر خدا ترسد بسی
 بی گمان می ترسد از وی هرکسی
 از بدی گفتن زبان را هر که بست
 کرد شیطان لعین را زیر دست

الف - در صفت پنج کس که پنج چیز از ایشان نیاید

کس نیابد پنج چیز از پنج کس	یادگیر از ناصح خود این نَفَس
نیست اول دوستی اندر ملوک	این سخن باور کن از اهل سلوک
سفله ای را با مروّت ننگری	هیچ بدخویی ^۲ نیابد مهتری
هر که بر مال کسان دارد حسد	بوی رحمت بر دماغش کی رسد
آنکه کذاب است می گوید دروغ	نیست او را در وفاداری فروغ

الف - در بیان اهل سعادت

هر که را سه کار عادت باشدش	در جهان بخت و سعادت باشدش
تا تواند خیر بی منت کند	خویش را مستوجب رحمت کند
دایماً گر بیند او عیب کسان	در ملامت هیچ نگشاید زبان

۱. بدون غده، غدود به معنی غده دار است.

۲. ن. ب. بدخوی، ص ۷۸.

۵۱۵ هر که را بینی به راه ناصواب سر به راهش آر تا یابی ثواب
زحمت خود را ز مردم دور دار بار خود بر کس میفکن زینهار
ب- در بیان رستگاری

گر همی خواهی که باشی رستگار
رخ مگردان ای برادر از سه کار
اولت دیدن بُود حکم قضاش
بعد از آن جستن به جان و دل رضاش
چیست سیوم دور بودن از جفا

۵۲۰ هر که دارد دانش و عقل و تمیز
هر که این دارد بُود اهل صفا

جزء به راه حق نبخشد هیچ چیز
هدیه‌ای کآلوده گردد از ریا
کسی بُود آن خیر مقبول خدا
گر عمل خالص نگردد همچو زر
قلب^۱ را ناقد^۲ نیارد در نظر
تا توانگر باشی اندر روزگار
نفس را از آرزوها دور دار

ج- در بیان چار چیز که از کرامات حق است
چار چیز است از کرامتهای حق
یاد دارش چون ز من گیری سبق^۳

۱. هر چیزی که اصالت نداشته باشد.

۲. محک‌زن، در اینجا به معنی کسی است که عمل انجام شده را از بُعد درونی می‌سنجد.

۳. پیشی جستن، در اینجا به خاطر سپردن نیز آمده است.

۵۲۵ اَوَّلًا صدق زیانست در سخن^۱

بعد از آن حفظ امانت فهم کن

پس سخا هست از کرامات آله

فضل حق دان گر نظرداری نگاه

تا توانی دور باش از سودخوار

زانکه هستند دشمنان کردگار^۲

هر که را حق داده باشد این چهار

باشد آن کس مؤمن پرهیزکار

پیش مردم هر که رازت کرد فاش

همدم آن ابله باطل مباش

۵۳۰ هر که باشد مانع عشر و زکات

وانکه غافل وار بگذارد صلات

بر حذر باش از چنان کس زینهار

تا نباشی در جهان بسیار زار

۱ و ۲. در هر دو استفاده نادرست از اختیارات شاعری دیده می شود که از لحاظ آهنگ بیان و موسیقی برونی و لفظی باعث نارسایی و سنگینی شده است. پی هم آمدن دو حرف هم مخرج «ت، د» یا تکرار دو حرف پشت سرهم به گونه ای که ماقبل یا مابعد آن ساکن باشد (= زیانست در، هستند دشمنان).

الف) اَوَّلًا صِدْقُ	زَیَّانَسْتُ	دَرِ سَخْنٍ
- - - U	- - - UU	- U - -
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن

بحر رمل مسدس محذوف

ب) زان که هستن	دُشَمَنانِ	کر دِکار
- - - U	- - - UU	- U - -
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن

بحر رمل مسدس محذوف

الف - در چار خصلت که ترک کردن می‌باید

در گذر از چار خصلت زینهار

تا نسوزد مر ترا بسیار نار

لذتِ عمرت اگر باید به دهر

باش دایم بر حذر از خشم و قهر

چون نگرده خلق با خوی تو راست

گر به خوی مردمان سازی رواست

ای برادر تکیه بر دولت مکن ۵۳۵

یاد دار از ناصح خود این سخن

سود نکند گر گریزی از قضا

هر چه می‌آید بدان می‌ده رضا

زانکه حاصل نیست، دل خرسند دار

گوش دل را جانب این پند دار

هر که او با دوستان یکدل بود

جمله مقصود دلش حاصل بود

الف - در بیان بی‌وفایی^۱ جهان

در جهان دانی که گردد معتبر

آنکه او را باک نبود از خطر

کم کند باکس وفا این روزگار ۵۴۰

جور دارد نیستش با مهرکار

آنکه با تو روز غم می‌بست کار

روز شادی هم بپرسش زینهار

روز نعمت گر تو پردازی به کس

روز محنت باشدت فریادرس

چون بیایی دولتی از مستعان

اندر آن دولت مبر از دوستان

مر ترا هرکس که او در غم بود

چون^۱ رسد شادی همان همدم بود

ب-در بیان معرفت...۱

معرفت حاصل کن ای جان پدر ۵۴۵

تا بیایی از خدای خود خبر

هر که عارف شد خدای خویش را

در فنا بیند بقای خویش را

هر که او عارف نشد او زنده نیست

قرب حق را لایق و ارزنده نیست

هر که او را معرفت حاصل نشد

هیچ با مقصود خود واصل نشد

نفس خود را چون شناسی با هوا

حق تعالی را بدانسی با عطا

عارف آن باشد که باشد حق شناس ۵۵۰

هر که عارف نیست نبود جنس ناس

هست عارف را به دل مهر و وفا

کار عارف جمله باشد با صفا

هر که او را معرفت بخشد خدای
 غیر حق را در دل او نیست جای
 نزد عارف نیست دنیا را خطر
 بلکه بر خود نیستش هرگز نظر
 معرفت فانی شدن در وی بُود
 هر که فانی نیست عارف کی بود
 عارف از دنیا و عقبی فارغ است ۵۵۵
 ز آنچه باشد غیر مولی فارغ است
 همت عارف لقای حق بُود
 زانکه در خود فانی مطلق بود
 با چه ماند این جهان گویم جواب
 آنکه بیند آدمی چیزی به خواب
 چون شود از خواب بیدار ای عزیز
 حاصل خوابش نباشد هیچ چیز
 همچنین چون زنده‌ای افتاد و مُرد
 هیچ چیزی از جهان با خود نبرد
 هر که را بودست کردار نکو ۵۶۰
 در ره عقبی بُود همراه او
 این جهان را چون زنی دان خوب روی
 خوشتن آراید اندر چشم شوی
 مرد را می‌پرورد اندر کنار
 مکر و شیوه می‌نماید بی‌شمار
 چون بیاید خفته شویش ناگهان
 بی‌گمان سازد هلاکش آن زمان

بر تو بادای عزیز پر هنر
کز چنین مکاره باشی بر حذر^۱

الف - در بیان ورع

۵۶۵ در ورع ثابت قدم باش ای پسر
گر همی خواهی که گردی معتبر
خانه دین گردد آباد از ورع
لیک می گیرد خرابی از طمع
هر که از علم ورع گیرد سبق
دور باید بودنش از غیر حق
با ورع هر کس که خود را کرد راست
جنبش و آرامش از بهر خداست
آنکه از حق دوستی دارد طمع
در محبت کاذبش دان بی ورع
۵۷۰ چیست تقوی ترک شهوات^۲ و حرام
از لباس و از شراب و از طعام
هر چه افزون است اگر باشد حلال
نزد ارباب ورع باشد و بال
چون ورع شد یار با علم و عمل
حسن اخلاصت ببايد بی خلل
ناگهان ای بنده گر کردی گناه
توبه کن در حال و عذر آن بخواه

چون گناهت نقد آید در وجود
توبه نسیه ندارد هیچ سود
در انابت کاهلی کردن خطاست
بر امید زندگی کآن بی وفاست

الف - در بیان فواید خدمت

تا توانی ای پسر خدمت گزین
بنده‌ای چون خدمت یزدان کند
بهر خدمت هر که بر بندد میان
هر که پیش مقبلان خدمت کند
خادمان را هست در جنت مآب
خادمان باشند اخوان را شفیع
گرچه خادم عاصی و مفسد بود
می‌دهد هر خادمی را مستعان
بهر خدمت هر که بر بندد کمر
هر که خادم شد جنانش می‌دهند
تا رود اسب مرادت زیر زین
خدمت او گنبد گردان کند
باشد از آفات دنیا در امان
ایزدش با دولت و حرمت کند
روز محشر بی حساب و بی عذاب
جای ایشان در جهان باشد رفیع
بهر از صد عابد مُسک بود
اجرو مزد صایمان قایمان
از درخت معرفت یابد ثمر
مر ثواب غازیانش^۱ می‌دهند

الف - در بیان تعظیم مهمان

ای برادر دار مهمان را عزیز
تا بیایی رحمت از رحمن تو نیز
مؤمنی کو داشت مهمان را نکو
حق گشاید باب رحمت را برو
هر که را شد طبع از مهمان ملول
از وی آزاد و خدا و هم رسول

۱. کسانی که در راه خدا مبارزه می‌کنند.

بنده‌ای کو خدمت مهمان کند
 خویش را شایسته رحمن کند
 ۵۹۰ هر که مهمان را به روی تازه دید
 از خدا الطاف بی‌اندازه دید
 از تکلف دور باش ای میزبان
 تا گرانی نبودت از میهمان
 میهمان هست از عطاهای کریم
 هر که زو پنهان شود باشد لثیم^۱
 خیره بر خوان کسی مهمان مشو
 چون رسد مهمان ازو پنهان مشو
 هر که مهمانت شود از خاص و عام
 پیش او می‌باید آوردن طعام
 ۵۹۵ زآنکه داری اندک و بیش ای پسر
 برد باید پیش درویش ای پسر
 نان بده با جایعان بهر خدای
 تا دهندت در بهشت عدن جای
 هر که ثوبی بر تن عاری دهد^۲
 در دو عالم ایزدش یاری دهد
 گر بر آری حاجت محتاج را
 بر سر از اقبال یابی تاج را
 هر که باشد او ز دولت بخت یار
 خیر ورزد در نهان و آشکار

۲. کسی را پوشانیدن، به آدم برهنه لباس دادن.

۱. ن. ب. لیم ص ۹۰.

۶۰۰ ای پسر هرگز مخور نان بخیل
کم نشین در عمر بر خوان بخیل
نان مُسک^۱ جمله رنج است و عنا
می‌شود نان سخی جمله ضیاء
تا نخوانندت به خوان کس مرو
وز پی مردار چون کرکس مرو
چشم نیکی از خسیس دون مدار
سقف او را هم تو بی‌استون شمار
گر کنی خیری تو آن از خود مبین
هر چه بینی نیک بین^۲ و بد مبین

الف- در بیان علامتهای احمق

۶۰۵ سه علامت دان که در احمق بُود
اولاً غافل ز یاد حق بُود
گفتن بسیار عادت باشدش
کاهلی اندر عبادت باشدش
ای پسر چون احمق و جاهل مباش
یکدم از یاد خدا غافل مباش
هر که او از یاد و حق غافل بُود
از حماقت در ره باطل بُود
هیچ از فرمان حق گردن متاب
بهر دام آزاده را دامن متاب

۱. منظور در اینجا جاهل متمسک می‌باشد (طبق حدیث).

۲. ن. ب. بین، ص ۹۲.

۶۱۰ باطلی را ای پسر گردن منه
نقد مردان را به هر کودن مده
در قضای آسمانی دم مزن
هرکسی را بیش بین و کم مزن
دست خود را سوی نامحرم مدار
جانب مال یتیمان هم مدار
تا توانی راز با همدم مگوی
گر تو باشی نیز با خود هم مگوی
تا شوی مقبل و آزاد ای عزیز
بی طمع می باش اگر داری تمیز

الف - در صفت علامتهای فاسق

۶۱۵ هست فاسق را سه خصلت در نهاد
باشد اول در دلش حبّ فساد
حرفه اش آزرده خلق خداست
دور دارد خویش را از راه راست

ب - در بیان علامات شقی

هست ظاهر سه علامت در شقی
می خورد دایم حرام از احمقی
بی طهارت باشد و بی گاه خیز
هم از اهل علم باشد در گریز
ای پسر مگریز از اهل علوم
تا نسوزد مر ترا نار سموم
تا توانی هیچ کس را بد مگوی ۶۲۰
پیش مردم هم ز باب خود مگوی

معرفت داری گره بر زر میند

چون رسد مهمان به رویش در میند

با طهارت باش و پاکی پیشه کن

وز عذاب گور^۱ نیز اندیشه کن^۲

الف- در بیان علامتهای بخیل

سه علامت ظاهر آمد در بخیل

با تو گویم یاد گیرش ای خلیل

اولاً از سائلان ترسان بود

وز بلای جوع^۳ هم لرزان بود

چون رسد در ره به خویش و آشنا ۶۲۵

بگذرد چون باد و گوید مرحبا

نبود از مالش کسی را فایده

کم رسد با کس ز خوانش مائده^۴

ب- در بیان حاجت خواستن

حاجت خود را مجوی از زشت روی

آنکه دارد روی خوب از وی بجوی

مؤمنی را با تو چون افتاده کار

تا توانی حاجت او را بر آر

حاجت خود را جز از سلطان مخواه

چون بخواهی یافت از دربان مخواه

از وفات دشمنان شادی مکن ۶۳۰

از کسی پیش کسی دادی مکن

۱. چاره جویی کردن.

۲. سفره آسمانی.

۳. ب. کور، ص ۹۴.

۴. گرسنگی.

الف-در بیان قناعت

با قناعت ساز دایم ای پسر
 گرچه هیچ از فقر نبُود تلخ تر
 هر سحر برخیز و استغفار کن
 فرصتی اکنون که داری کار کن
 همنشین خویش را غیبت مکن
 غیر سلطان بر کسی لعنت مکن
 چون شود هر روز در عالم جدید
 از گناهان توبه می باید گزید
 هر که را ترسی نباشد از خدا ۶۳۵
 حق بترساند ز هر چیزی و را
 تا توانی حاجت مسکین برآر
 تا برآرد حاجت را کردگار
 هست مالت جمله در کف عاریت^۱
 گر بماند از تو باشد زاریت
 عاریت را باز می باید سپرد
 هیچ کس دیدی که زر با خود ببرد
 حاصل از دنیا چه باشد ای امین
 نه گزی کرباس و دو سه گز زمین
 هر چه داری در ره حق آن تست ۶۴۰
 آنچه ماند آن و بال جان تست

۱. استقراضی، آنچه که امانت بر کسی دهند.

هر که با اندک ز حق راضی شود
 حاجت او را خدا قاضی شود
 هست دنیا بر مثال جیفه‌ای^۱
 بگذر از وی گر تو خود مردانه‌ای
 هست دنیا بر مثال قطره‌ای
 بگذر از وی زآنکه داری بهره‌ای
 هر که سازد بر سر پل خانه‌ای
 نیست عاقل او بُود دیوانه‌ای
 از خدا نبود روا جستن غنا ۶۴۵
 هست مؤمن را غنا رنج و غنا
 فقر و درویشی شفای مؤمن است
 زآنکه اندر وی صفای مؤمن است
 مال و اولادت به معنی دشمنند
 گرچه نزدیک تو چشم روشنند
 انما اولادکم^۲ را یاد گیر
 مال و ملک این جهان را باد گیر
 مرد ره را بود دنیا سود نیست
 هرگزش اندیشه نسا بود نیست
 هر که را از صدق دل صافی بود ۶۵۰
 خرقه‌ای و لقمه‌ای کافی بود
 آنکه دربند زیارت می‌شود
 دور از اهل سعادت می‌شود

۱. لاشه، هر چیز مردار که جسدش باقی بماند.

۲. اشاره به آیه ۱۵ سوره تغابن (۶۴): «انما اموالکم و اولادکم فتنه والله عنده اجر عظیم»

بندگان حق چو جان را باختند
اسب همت تا ثریا تاختند
تا نبازی در ره حق آنچه هست
آنچه می باید کجا آید به دست.

الف - در بیان سخاوت

در سخا کوش ای برادر در سخا
تا بیایی از پی شدت رخا
۶۵۵ باش پیوسته جوانمرد ای اخی
ز آنکه نبود دوزخی مرد سخی
در رخ مرد سخی نور و صفاست
ز آنکه در جنت قرین مصطفی است
اسخیا را با جهنم کار نیست
جای مُمسک جز میان نار نیست
حق تعالی بر در جنت نوشت
اینکه جای اسخیا^۱ باشد بهشت
کار اهل بخل را تلبیس دان
در حجیمش همدم ابلیس^۲ دان
۶۶۰ هیچ مُمسک نگذرد سوی بهشت
بلکه او را کی رسد بوی بهشت
آنچه می خوانند مروی را سقر
اهل کبر و بخل را باشد مقرر

۱. بخشدگان، جمع سخی. ۲. شیطان، عزازیل.

ای پسر در مردمی مشهور باش
از بخیلی و تکبر دور باش
با سخا باش و تواضع پیشه گیر
تا شود روی دلت بدر منیر

الف- در بیان چار خصلت که کارهای شیطانی است

چار خصلت فعل شیطانی بُود

داند اینها هر که رحمانی بُود

۶۶۵ عطسه مردم چو بگذشت از یکی

باشد آن از فعل شیطان بی‌شکی

خون بینی نیز از شیطان بُود

آنکه ظاهر دشمن انسان بود

خامیازه فعل شیطان است و قی^۱

ای پسر ایمن مباش از مکر وی

الف- در علامتهای سخت دل

سخت دل را سه علامت یافتم چون بدیدم روی ازو بر تافتم

بر ضعیفان باشدش جور و ستم هم قناعت نبودش با بیش و کم

۶۷۰ موعظت هر چند گویی بیشتر در دل سختش نباشد کارگر

ب- در بیان علامتهای منافق

دور باش ای خواجه از اهل نفاق

در جهنم دان منافق را وثاق

سه علامت در منافق ظاهرست

زان سبب مقهور قهر قاهرست

۱. تهوع داشتن، استفراغ کردن.

و عده‌های او همه باشد خلاف
 قول او نبود به غیر از کذب و لاف^۱
 مؤمنان را کم رعایت می‌کند
 هم امانت را خیانت می‌کند
 نیست در وعده منافق را وفا ۶۷۵
 ز آن نباشد در رخس نور و صفا
 تا نپنداری منافق را امین
 نیست بادا تخمش از روی زمین
 از منافق ای پسر پرهیز کن
 تسبیح را از بهر قتلش تیز کن
 با منافق هر که همراه می‌شود
 منزل او در تک چه می‌شود

الف - در بیان علامتهای متقی

سه علامت باشد اندر متقی
 کی شود نسبت تقی را با شقی
 ۶۸۰ بر حذر باش ای تقی از یار بد
 تا نپندازد ترا در کار بد
 کم رود ذکر دروغش بر زبان
 از طریق کذب باشد بر کران
 از حلال پاک کم گیرند کام
 تا نیفتد اهل تقوی در حرام

ب - در علامتهای اهل جنت

هر که را باشد سه خصلت در سرشت
 باشد آن کس بی‌شک از اهل بهشت
 شکر در نعما و صبر اندر بلا
 می‌دهد آیینۀ دل را جلا

۱. سخن بیهوده و گزاف.

۶۸۵ هر که مستغفر^۱ بُود اندر گناه
 حَق ز نار دوزخش دارد نگاه
 هر که ترسد از آله خویشان
 خواهد او عذر گناه خویشان
 معصیت را هر که پی در پی کند
 ایزدش از اهل رحمت کی کند
 ای پسر دایم به استغفار باش
 وز بَدان و مفسدان بیزار باش

الف - در بیان صدقه دادن

گر کنی خیری به دست خویش کُن
 خیر خود را وقف هر درویش کُن
 ۶۹۰ یک درم کآن را به دست خود دهند
 به بُود زآن کز پی او صد دهند
 گر ببخشی خود یکی خرمای تر
 بهتر از بعد تو صد مثقال زر
 هر چه بخشیدی مکن با او رجوع
 گر ز پا افتاده‌ای از دست جوع
 این بدان ماند که شخصی قی کند
 باز میل خوردن آن کی کند
 با پسر گر چیزی کی بخشد پدر
 می‌رسد گر باز گیرد از پسر

۱. توبه‌کننده، اسم فاعل از مصدر استغفار.

۶۹۵ ای پسر با مال و زر شادی مجوی
 آنچه کس را داده‌ای دیگر مگوی
 شادی دنیا سراسر غم بُود
 سور او را در عقب ماتم بود
 امر لا تَفْرَحْ^۱ ز دنیا گوش دار
 جای شادی نیست دنیا هوش دار
 شادمانان را ندارد دوست حق
 این سخن دارم ز استادان سبق
 گر^۲ فرح داری ز فضل حق رواست
 لیک از دنیا فرح جستن خطاست
 ۷۰۰ ای پسر با محنت و غم خوی کن
 روی دل را جانب دلجوی کن

الف - در نصایح

خوف و اندوه است قوت بندگان
 غم بشد یار فرح جویندگان
 هر که را نبود به دل اندیشه‌ای^۳
 عاقبت بر پای بیند تیشه‌ای
 از چه موجودی بیندیش ای پسر
 هر کسی دارد غم خویش ای پسر

۱. اشاره به آیه ۷۶ سوره قصص (۲۸): «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»
 ۲. ن. ب. کر، ص ۱۰۶.
 ۳. ترسی، احتیاط.

کرد ایزد مر ترا از نیست هست
 از برای آنکه باشی حق پرست
 تا تو باشی بنده معبود باش ۷۰۵
 با حیا و با سخا و جود باش
 مگذران در خواب و خور ایام را
 زنده دار از ذکر صبح و شام را
 خواب کم کن اول روز ای پسر
 نفس را خوردن میآموز ای پسر
 آخر روزت نکو نبود منام^۱
 پیشتر از شام خواب آمد حرام
 اهل حکمت را نمی آید صواب^۲
 در میان آفتاب و سایه خواب
 ای پسر هرگز مرو تنها سفر ۷۱۰
 باشدت رفتن سفر تنها خطر
 دست را در رخ زدن شوم است، شوم
 استماع علم کن ز اهل علوم
 شب در آینه نظر کردن خطاست
 روز اگر بینی تو روی خود رواست
 خانه گر تاریک و تنهات بُود
 مونی باید که نزدیک بُود
 دست را کم زن تو در زیر زنج^۳
 نزد اهل عقل سرد آمد چو یخ

۲. درستی، نیکو جلوه یافتن.

۱. نخواب.

۳. چانه.

- ۷۱۵ چارپا را چون بیینی^۱ در قطار
در میان‌شان نیایی زینهار
تا فزاید قدر و جاهت را خدا
روز و شب می‌باش دایم در دعا
تا شود عمرت زیاده در جهان
رو نکویی کن، نکویی در نهان
تا نکاهد روزیت در روزگار
معصیت کم کن به عالم زینهار
هر که رو در فسق و در عصیان کند
ایزد اندر رزق او نقصان کند
- ۷۲۰ کم شود روزی ز گفتار دروغ
در سخن کذاب را نبود فروغ
هر که را عادت بُود سوگند^۲ راست
تا بُود زنده فقیر و بینواست
ور بُود سوگند او جمله دروغ
آتش دوزخ ازو گیرد فروغ
فاقه^۳ آرد خواب بسیار ای پسر
خواب کم کن باش بیدار ای پسر
هر که در شب خواب عریان می‌کند
در نصیب خویش نقصان می‌کند
- ۷۲۵ بول عریان هم فقیری آورد
انندوه بسـیـار پیـری آورد

۲. ن. ب. سوگند، ص ۱۰۹ (هر دو مورد).

۱. ن. ب. به بیینی، ص ۱۰۸.

۳. فقر، تنگدستی، نیازمندی.

در جنابت بد بُود خوردن طعام
 ناپسندست این به نزد خاص و عام
 ریزه نان را میفکن زیر پای
 گر همی خواهی تو نعمت از خدای
 شب مزن جاروب هرگز خانه در
 خاک روبه هم منه در زیر در
 گر بخوانی باب و مامت را به نام
 نعمت حق بر تو می گردد حرام
 ۷۳۰ گر به هر چوبی^۱ کنی دندان خلال
 بینوا گردی و افستی در وبال
 دست خود هرگز به خاک و گِل مشوی
 از برای دست شستن آب جوی
 ای پسر بر آستان در مشین
 کم شود روزی ز کردار چنین
 در خلاء جاگر طهارت می کنی
 وقت خود را دان که غارت می کنی
 تکیه کم کن نیز بر پهلوی در
 باش دایم از چنین خصلت به در
 ۷۳۵ جامه را در تن نشاید دوختن
 بساید از مردان ادب آموختن
 گر به دامن پاک سازی روی خویش
 روزیت کم گردد ای درویش بیش

دیر رو بازار و بیرون آی زود
 زآنکه رفتن را نیابی هیچ سود
 نیک نبود گر گشی از دم چراغ
 ره مده دود چراغ اندر دماغ
 کم زن اندر ریش شانه مشترک
 آنکه خاص آن تو باشد خوشترک
 از گدایان پاره‌های^۱ نان مخر ۷۴۰
 زآنکه می‌آرد فقیری ای پسر
 دور کن از خانه تار عنکبوت
 باشد اندر ماندنش نقصان قوت
 خرج را بیرون ز اندازه مکن
 ریش خشک خویش را تازه مکن
 دسترس^۲ گر باشد تنگی مکن
 چونکه رهواری به ره لنگی مکن

الف - در بیان صبر

تا شوی در روزگار از صابران
 رو مکن از دیدن سختی گران
 روی خودگر ترش سازی از بلا ۷۴۱
 خویش را از صابران مشمر^۳ هلا
 در بلا وقتی که صابر نیستی
 نزد اهل صدق شاکر نیستی

۲. ن. ب. دسترس، ص ۱۱۲.

۱. ن. ب. پاره‌های، ص ۱۱۲.

۳. ن. ب. مشمار، ص ۱۱۳.

بی شکایت صبر تو باشد جمیل
 با کسی کم کن شکایت ای خلیل
 گر نباشد فخر از درویشیت
 کی به اهل فقر باشد خویشیت
 گر همه جنبش به فرمان باشدت
 حرمت از خدمت فراوان باشدت
 ۷۵۰ بنده از خدمت به عقبی می رسد
 لیکن از حرمت به مولی می رسد
 حرمت در خدمت، آرام دل است
 هر که خدمت کرد مَرَد مقبل است
 گر نکردی ای پسر گرد خلاف
 آن گهی زبید ترا در صبر لاف
 گر همی داری فرح را انتظار
 در بلا نبود به صبرت هیچ کار
 الف- در بیان تجرید^۱ و تفرید^۲
 گر صفا می بایدت تجرید شو
 گر خرد داری ز اهل دید شو
 ۷۵۵ ترک دعوی هست تجرید ای پسر
 فهم کن معنی تفرید ای پسر
 اصل تجریدت وداع شهوت است
 بلکه کَلّی انقطاع لذّت است

۱. مجرّد بودن، منفرد بودن (از اصطلاحات عرفانی).

۲. تنها بودن، خلوت گزیدن (از اصطلاحات عرفانی).

گر دهی یکبار شهوت را طلاق
 آن زمان گردی تو در تفرید طاق
 گر تو بپردی ز موجودات امید
 آنکه از تجرید گردی مستفید
 اعتمادت چون همه بر حق بود
 آن دمت تفرید جان مطلق بود
 ترک دنیا کن برای آخرت ۷۶۰
 وز بدن برکش لباس فاخرت
 گر بیایی از سعادت این مقام
 صاحب تجرید باشی والسلام
 گر ز عقبی دست شویی بهر حق
 دان که از تفرید گیرندت سبق
 رو مجرّد باش دایم فرد باش
 تا به هر فرقی نشینی گرد باش
 گرد کبر و عُجب و خودرایی مگرد
 قدر خود بشناس و هر جایی مگرد
 هر که گرد کوره انگشت گشت ۷۶۵
 جامه از دودش سیاه و زشت گشت
 و آنکه با عطار می گردد قریب
 او همی یابد ز بوی خوش نصیب
 الف - در فواید صحبت صالحان و اجتناب اهل ظلم
 همنشین صالحان باش ای پسر
 هم جدا از فاسقان باش ای پسر

جانب ظالم مکن میل ای عزیز
 ور کنی گردی از آن خیل ای عزیز
 روز اهل ظلم بگریز ای فقیر
 تانسوزی ز آتش تیز ای فقیر
 صحبت ظالم بسان آتش است ۷۷۰
 زآنکه خلق آزار و تند و سرکش است
 از حضور صالحان صالح شوی
 ور نشینی با بدان طالح شوی
 هر که او با صالحان همدم شود
 در حریم خاص حق محرم شود
 ای پسر مگذار راه شرع را
 اصل یابی گر بگیری فرع را
 از شریعت گر نهی بیرون قدم
 در ضلالت افستی و رنج و الم
 هر که در راه ضلالت می رود ۷۷۵
 از جهالت با بطلالت می رود
 حق طلب وز کار باطل دور باش
 در سخا و مردمی مشهور باش
 هر که نگزیند صراط مستقیم
 در عذاب آخرت ماند مقیم
 در ره شیطان منه گام ای اخی
 تا نگردی خوار و بدنام ای اخی

هر که در راه حقیقت سالک است
روز و شب خائف^۱ ز قهر مالک است
برخلاف نفس کن کار ای پسر ۷۸۰
تا نیفتی خوار در نار سقر

الف - در بیان آن کس که دوستی را نشاید
دوست گر باشد زیانکار ای پسر
رو طمع زان دوست بردار ای پسر
هر که می گوید بدیهای تو فاش
دوست شمارش بدو همدم مباش
دوستی هرگز مکن با باده خوار
از چنان کس خویشتن را دور دار
منعمی گر می کند منع زکات
دور از وی باش تا داری حیات
ای پسر از سودخواران دور باش ۷۸۵
خصم ایشان شد خدای نور پاش
دور شو ز آنکس که خواهد از تو سود
گر سر خود بر قدمهای تو سود
آنکه از مردم همی گیرد ربا
زیـنهار او را نـگویی مرحـبا

الف - در بیان رعایت یتیم و نصایح دیگر
بر سر بالین بیماران گذر
ز آنکه هست این سنت خیرالبشر

۱. اسم فاعل از مصدر خوف.

تا توانی تشنه را سیراب کن
 در مجالس خدمت اصحاب کن
 ۷۹۰ خاطر ایستام را دریاب نیز
 تا ترا پیوسته حق دارد عزیز
 چون شود گریان یتیمی ناگهان
 عرش حق در جنبش آید آن زمان
 چون یتیمی را کسی گریان کند
 مالک اندر دوزخش بریان کند
 آنکه خندانند یتیمی خسته را
 باز یابد جنت در بسته را
 هر که اسرارش کند فاش ای پسر
 از چنان کس دور می‌باش ای پسر
 ۷۹۵ در جوانی دار پیران را عزیز
 تا عزیز دیگران باشی تو نیز
 بر ضعیفان گر ببخشایی^۱ رواست
 کین^۲ ز سیرتهای خوب اولیاست
 بر سر سیری مخور هرگز طعام
 تا نمیرد در برت دل ای غلام
 علت مردم ز پرخواری بُود
 خوردن پُر تخم بیماری بود
 راحتی نبود حسود شوم را
 کاذب بدبخت را نبود وفا

۱. ن. ب. ببخشای، ص ۱۲۰. ۲. مخفف که این.

- ۸۰۰ هر منافق را تو دشمن دار باش
از وی و از فعل او بیزار باش
توبه بدخو کجا محکم بود
مر بخیلان را مروّت کم بود
تا شود دین تو صافی چون زلال
باش دایم طالب قوت حلال
آنکه باشد در پی قوت حرام
در تن او دل همی میرد تمام
الف- در بیان صلّه رحم و زیارت خویشاوندان
رو به پرسیدن بر خویشان خویش
تا که گردد مدت عمر تو بیش
۸۰۵ هر که گرداند ز خویشاوند رو
بی گمان نقصان پذیرد عمر او
هر که او ترک اقارب^۱ می کند
جسم خود قوت عقارب^۲ می کند
گرچه خویشان تو باشند از بدان
بدتر از قطع رحم چیزی مدان
هر که او از خویش خود بیگانه شد
نامش از روی بدی افسانه شد
الف- در بیان فتوت
چیست مردی ای پسر نیکو بدان
اولاً ترسیدن از حق در نهان

۱. نزدیکان، جمع اقرب. ۲. جمع عقرب.

- ۸۱۰ عذرخواهان مرد پیش از معصیت
 باشدش طاعات بیش از معصیت
 آنکه کار نیک مردان می‌کند
 با ضعیفان لطف و احسان می‌کند
 هر که او باشد ز مردان خدا
 باشد اندر تنگدستی با سخا
 ای پسر در صحبت مردان درآی
 تا نظرها یابی از فضل خدای
 هر که از مردان حق دارد نشان
 نگذرانند عیب دشمن بر زبان
 ۸۱۵ چون نخواهد مرد حق خصمان هلاک
 از غم مردم شود اندوه‌ناک
 می‌نجوید مرد انصاف از کسی
 گر رسد ظلم و جفا با وی بسی
 هر که پا اندر ره مردان نهاد
 کی رود هرگز به دنبال مراد
 ای پسر ترک مراد خویش گیر
 وانگهی راه سلامت پیش گیر
 الف- در بیان فقر و صحبت درویشان
 فقر می‌دانی چه باشد ای پسر
 با تو گویم گر نداری زان خبر
 ۸۲۰ گرچه باشد بینوا در زیر دلق
 خویش را منعم نماید پیش خلق

گرسنه باشد ز سیری دم زند
دوستی با دشمنان خود کند
گرچه باشد لاغر و خوار و ضعیف
وقت طاعت کم نباشد از حریف
چون دل پر دارد و دست تهی
می‌نماید در ترازو فربهی^۱
ای پسر خود را به درویشان سپار
تا نگه دارد ترا پروردگار
با فقیران هر که همدم می‌شود ۸۲۵
در سرای خُلد محرم می‌شود

ب- در بیان انتباه از غفلت
از خدای خویشتن غافل مباش
غافلانه در ره باطل مباش
جای گریه است این جهان در وی مخند
چشم عبرت برگشای و لب ببند^۲
همچو مور از حرص هر سویی^۳ مرو
پسند ناصح را به گوش جان شنو
ای پسر کودک نه‌ای بازی مکن
کار با شیطان به انبازی مکن
نفس بد را در گنه یاری مده ۸۳۰
عمر بر باد از تبه‌کاری^۴ مده

۱. در اینجا، زیرکی، چالاک نشان دادن خود.

۲. ن. ب. ببند، ص ۱۲۵. ۳. ن. ب. صوی، ص ۱۲۵.

۴. ن. ب. تبه‌کاری، ص ۱۲۵.

هر کجا تهمت بُود آنجا مرو
 راه حق را همچو نابینا مرو
 دشمنی داری از او ایمن مباش
 زیر سقف بی ستون مامن مباش
 در ره فسق و هوا مرکب متاز
 خویشان را سخره^۱ شیطان مساز
 چون سفر در پیش داری زاد گیر
 عمر خود را سربه سر هم باد گیر
 ای پسر اندیشه از اغلال کن ۸۳۵
 نفس بد را بالگد^۲ پامال کن
 تانسوزی سازگاری پیشه کن
 از عذاب و قهر حق اندیشه کن^۳
 جمله را چون هست بر دوزخ گذر
 جای شادی نیست با چندین خطر
 آتشی در پیش داری ای فقیر
 هیچ خوفت نیست از نار سقیر
 عقبه^۴ در راه است و بارت بس گران
 نگذرد بارت به سعی دیگران
 داری اندر پیش، روز رستخیز ۸۴۰
 از خدایت نیست امکان گریز

۱. مسخره، در اینجا به معنی بازیچه و آلت دست.

۲. ن. ب. لکد، ص ۱۲۶.

۳. ترس، احتیاط، در اینجا، به خاطر داشتن.

۴. پایان راه، در اینجا مقصد.

ای پسر راه شریعت پیش گیر
 رهرویی^۱ ترک هوای خویش گیر
 ای برادر باش با فرمان حق
 تا بیایی جنت و رضوان حق
 گردن از حکم خدای خود متاب
 تا نمانی روز محشر در عذاب
 تا بیایی در بهشت عدن جای
 شفقتی بنمای با خلق خدای
 تا دهندت جای در دارالسلام^۲
 با فقیران روز و شب می‌ده طعام
 شاد اگر سازی درون خسته را
 باز یابی جنت در بسته را

۸۴۵

الف - خاتمة الكتاب

هر که آرد این نصیحتها به جای
 در دو عالم رحمتش بخشد خدای
 ورنیارد این وصیت را به جا [ی]
 دور ماند بی‌شکی او از خدا [ی]
 یا الهی رحم کن بر ما همه
 عفو کن جمله گناه ما همه
 عاجزیم و جرمها کرده بسی
 نیست ما را غیر تو دیگر کسی

۸۵۰

۲. از مدینه‌های فاضله.

۱. ن. ب. رهروی، ص ۱۲۷.

گر بخوانی ور برانی بنده‌ایم
هر چه حکم تست از آن خرسنده‌ایم
رحمت حق باد بر روح آن کسی
کین^۱ نصایح را بخواند او بسی

توضیحات

بیت ۱- پس از حمد و ستایش با یک کلمه (خاک) به خلقت آدم (ع) اشاره می‌کند: در روایت است که آن‌گاه که حق تعالی بر خلقت آدم (ع) مصمم شد، جبرئیل را فرمود تا مقداری خاک از زمین بیاورد، جبرئیل به طرف زمین آمد تا خاک برگیرد. زمین گفت: تو را سوگند به ذات پاکی که فرستاده‌ او هستی، از من خاک برنگیر که این خاک فردا در آتش خواهد سوخت. جبرئیل بدون اینکه خاکی بردارد، با شنفتن سوگند، بازگشت. حق تعالی پرسید: چه کسی تو را از انجام دستور من باز داشته است. جبرئیل گفت: زمین به کرامت پروردگارم سوگند یاد نمود، و با این کار مانع کارم شد. پس حق تعالی میکائیل را به این کار گماشت. زمین او را نیز سوگند یاد نمود، و وی نیز دست‌خالی برگشت. بدین ترتیب چندین فرشته به فرمان پروردگار مأمور این کار شدند، لیکن زمین با سوگند بر کردگار مانع انجام وظیفه آنها می‌شد تا اینکه عزرائیل بر این کار ارسال شد. زمین او را نیز بر ذات باری تعالی سوگند داد، اما عزرائیل گفت: من مأمورم و معذور، آنکه مرا بر این کار واداشت، اطاعت از فرمانش بر

من واجب است. آن‌گاه از هر قسمت زمین (بدون توجه به جنس و مرغوبیت یا نامرغوبی خاک) اندی خاک برداشت و خدمت کردگار برگشت. پس خاک را با آب بهشت مخلوط کرده و خمیر گل ساخت و با آن تن آدم را تکوین داد.

بیت ۲- مصرع اول اشاره به خلقت آدم (ع) و در مفهوم آیه فَتَقَعَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي است و مصرع دوم به حیات و روش تبلیغ پیامبر نوح (ع) اشاره دارد: نوح (ع) فرزند ادریس نبی، مرد درست‌کرداری بود، اولین پیامبر صاحب دین و شریعت مستقل می‌باشد. از طرف حق مأمور ارشاد قوم خود شد، لیکن قوم او دو گروه بودند، نخست فقیران و تهیدستان که مورد ستم گروه دوم یعنی ثروتمندان و عیاشان قرار گرفته بودند. نوح از خداوند تصفیة قوم خود را خواستار شد، خداوند دعای او را پذیرفت و بدو دستور داد تا کشتی بسازد. پس از آنکه ساختن کشتی تمام شد، به فرمان الهی از هر نوع حیوان یک جفت برداشت، آن‌گاه توفانی سهمگین آغاز شد و چندین شبانه‌روز از آسمان بارانی شدید باریدن گرفت، از زمین آب جوشید و تمام زمین به دریا تبدیل شد، کافران همه غرق شدند، آن‌گاه کشتی بر سر تپه «جودی» به گِل نشست و سرنشینان آن از آن توفان نجات یافتند. (سوره اعراف آیات ۵۹، ۶۴).

بیت ۳- تلمیحاً به داستان قوم عاد اشاره می‌کند:

عاد بن عوس بن ارم بن سام بن نوح (ع) چهارمین بازمانده اسباط نوح پیامبر بودند که در سرزمین وسیعی در جنوب عربستان، از عمان تا جنوبی‌ترین نقطه دریای سرخ که شامل حضرموت، یمن و مناطقی از بین‌النهرین نیز می‌شود زندگی می‌کردند. پیامبرشان حضرت هود (ع) جهت ارشاد این قوم از طرف خداوند مبعوث شد، اما آنها خسران کردند و در نتیجه

هود از اصلاح آنها ناامید شده و نفرینشان کرد، عذاب الهی به صورت بادهای سرد و توفان خاک قوم عاد را از میان برد، قوم هود به شهر حضرموت کوچ کردند و در آنجا به ترویج آیین خود پرداختند. ساختمانهای این قوم در قرآن به ذات‌العماد تشبیه شده است.

بیت ۴- اشاره به داستان به آتش انداختن نمرود، ابراهیم بن تارح بن ناحور را؛ زمانی که نمرودیان تلی از هیزم فراهم آوردند و به وسیله منجنیق ابراهیم را در آتش انداختند لیکن آتش سوخت و تمام شد، اما ابراهیم نسوخت و زنده ماند «یا نازکونوا بردأ و سلاماً علی الابراهیم».

بیت ۵- حضرت لوط برادرزاده حضرت ابراهیم، پیامبر شهر «سدوم» که از ارشاد قوم زیانکار خود ناامید شد، ارشاد قوم خود را از خداوند خواستار شد، خداوند دعای او را پذیرفت، آن‌گاه بارانی از سنگ بر آنها فرو بارید و همه را از بین برد (ر.ک. سوره‌های عنکبوت، الحجر، شعرا، انبیاء، هود، نمل).

بیت ۶- به داستان نمرود و ساختن زیگورات (برج عظیم) جهت تیراندازی به طرف خداوند ابراهیم پیامبر (ص) (نعوذ با...) اشاره دارد، خلاصه داستان چنین بود که: نمرود پس از آنکه حضرت ابراهیم را نتوانست مغلوب سازد دستور داد برج بزرگی بسازند که در ساختن آن زن و کودک و پیر و جوان باید شرکت کنند، پس از اتمام ساختمان از بهترین تیراندازان دعوت کرد تا جهت نشانه گرفتن خداوند (نعوذ با...) به آسمان تیراندازی کنند... در آخر هم پشه‌ای از طرف خداوند مأمور شد تا جان او را بانشی که به دماغش فرو می‌کند، بگیرد...

بیت ۷- مصرع اول به رود نیل و غرق شدن فرعونیان در این رود اشاره می‌کند و مصرع دوم به شتر حضرت صالح اشاره می‌کند که از کوه خلق شده بود و معجزه وی به حساب می‌آمد...

بیت ۸- به معجزه حضرت داود (ع) پیامبر و پادشاه قوم یهودا و صاحب کتاب مزامیر یا زبور، اشاره می‌کند که در آن زمان به قدرت الهی و معجزه‌ای از جانب حق دست یافت به طوری که به وسیله این قدرت هر چیز سخت در دستهای او مانند موم نرم می‌شد.

بیت ۹- حضرت سلیمان بن داود (ع) یکی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل بود که در تاریخ ادیان خاتم (انگستری) وی شهرت زیادی دارد. بنابه روایاتی حضرت سلیمان (ع) به وسیله این خاتم قدرت صحبت با حیوانات و تحت سلطه قرار دادن دیوان را کسب می‌کرد، قالیچه پرنده و بنای معبد بیت المقدس از کرامات دیگر اوست.

بیت ۱۰- مصرع اول اشاره اجمالی به حضرت ایوب (ع) و صبر او که در میان فرشتگان در زمان حیاتش مشهور بود. در ادبیات جهان نیز صبر ایوب مشهور و ضرب المثل می‌باشد. خلاصه داستان چنین است که فرشتگان درباره صبر ایوب گفت‌وگو می‌کردند و شیطان خواست و سوسه کند و از حسادت می‌خواست تفرقه بیندازد و اعتبار و ارزش ایوب را از بین ببرد، لیکن موفق نشد و نزد خداوند رفت و گفت: ایوب تو را به خاطر ثروت هنگفتی که دارد ستایش می‌کند. خداوند جهت امتحان ثروت را از ایوب گرفت. شیطان به اغوایش پرداخت و ناکام ماند. برگشت و به خداوند گفت: ایوب تو را به خاطر فرزندی که به او داده‌ای ستایش می‌کند و خدا شیطان را بر فرزندان

مسلط ساخت، ابلیس بر گمراه کردنش اقدام کرد، چون به کامش نرسید، به خداوند گفت: اگر مرا بر سلامتی‌اش مسلط سازی، او دست از عبادت خواهد کشید، خداوند آن را نیز به ابلیس داد، ایوب ثروت، فرزندان و سلامتی‌اش را از دست داده بود، اما به وسوسه‌های شیطان کاملاً بی‌توجه بود، در این هنگام، روایت شده است که شیطان کرّمها و انگلهای زیادی را بر بدن ایوب مسلط ساخته بود و درواقع حضرت ایوب سفره کرمان (کرّمها) شده بود، لیکن شیطان باز ناتوان شد...

مصرع دوم نیز به زندگی حضرت یونس (ع) اشاره می‌نماید. خلاصه داستان چنین است: حضرت یونس (ع) پیامبر مردم نینوا - که بت می‌پرستیدند - بود، یونس از ارشاد قوم خود ناامید شد، آرزوی عذاب برای آنها نمود و بیشتر تحمل و شکیبایی ننمود و شهر را ترک کرد. هنوز از شهر دور نشده بود که نشانه‌های عذاب آشکار شد، مردم نینوا که تهدید یونس را به حقیقت نزدیک دیدند، به توبه و استغفار پرداختند و بتها را شکستند و به جست‌وجوی یونس به راه افتادند، خدا توبه ایشان را قبول کرد و عذاب را به رحمت تبدیل کرد، اما یونس رفته و به کنار دریا رسیده بود، کشتی بزرگی در حال حرکت بود، از آنها خواست که وی را نیز سوار کنند، آنها پذیرفتند، چون به وسط دریا رسیدند، کشتی را امواج درگرفت، صلاح را در آن دیدند که برای سبک شدن کشتی یکی از سرنشینانش را به دریا بیندازند، سه بار قرعه کشیدند، در هر بار به نام یونس آمد، فکر کردند که حتماً در این کار حکمتی است، خداوند یونس را به خاطر عدم پایداری مجازات کرد، آن‌گاه خود را به دریا انداخت. خداوند ماهی‌ای را برای نجاتش امر فرمود، ماهی به فرمان خداوند یونس را در شکم خود صحیح و سالم نگه داشت، یونس پس از مدتی زندانی بودن در شکم ماهی، استغفار کرد، خداوند توبه‌اش را قبول کرد و به ماهی دستور داد تا به ساحل آمده و زندانی را آزاد کند، و بدین ترتیب

حضرت یونس به نینوا بازگشت.

بیت ۱۱ - تلمیحا به زندگی یحیی تعمیددهنده آخرین پیامبر بنی اسرائیل مربوط می شود. وی بنیان گذار خرقه مندائیه و صابئین - که مسلمانان اعراب حنیف می گویند - می باشد. وی مخالف ازدواج هرودیس - حاکم فلسطین - با برادرزاده اش هیرودیا بود که در نتیجه به خواسته هیرودیا کشته شد سالومه سر بریده شده یحیی را نزد هیرودیا برد و بدین ترتیب یحیی به دستور آنها کشته شد، گنزا از جمله آثار باقیمانده مندائیه است که در مورد یحیی مطالب چشمگیری در آن نوشته شده است و مصرع دوم نیز اشاره به حضرت یوسف دارد که در مصر به وزارت رسید.

بیت ۱۲ تا ۲۰ - نکته جالب توجهی که نیاز به توضیح داشته باشد، ندارد. فقط می توان گفت در توصیف قدرت باری تعالی است.

بیت ۲۱ - تلمیحا به حضرت عیسی اشاره می نماید که بنا به روایت از مادری که شوهر نداشت متولد شد و پس از تولد در گهواره سخن گفته بود.

بیت ۲۳ - اشاره دارد به خلقت حضرت آدم ر. ک. بیت ۲ و ۱.

بیت ۲۴ - برخلاف آنکه در منطق الطیر زمین را ثابت و آسمان را در حال چرخش بیان داشته است، در مصرع دوم این بیت به ثابت بودن آسمان اشاره می کند.

آسمان چون خیمه ای بر پای کرد بی ستون کرد و زمینش جای کرد
منطق الطیر

نظامی گفته است:

خاک به فرمان تو دارد سکون قُبَّةُ خضرا تو کنی بی ستون

هم از عطار:

عقل کار افتاده، جان دل داده زوست

آسمان گردان، زمین ایستاده زوست

منطق الطیر

و هم از نظامی:

به نام آنکه هستی نام از او یافت فلک جنبش، زمین آرام از او یافت

بیت ۲۹- اشاره دارد به دو نصف شدن ماه به اشاره سرانگشت پیامبر (ص)
که از معجزات ایشان بوده است.

بیت ۳۲- اشاره به حدیث نبوی «أنا مدينة العلم و علی بابها...»

بیت ۳۶- ابوحنیفه نعمان بن ثابت معروف به قاضی نعمان و ابوحنیفه
شیعی از علمای کلام اهل تسنن بوده است.

بیت ۳۸- شیخ ابویوسف القاضی از علمای کلام اهل تسنن بوده است.

بیت ۳۹- ادریس شافعی و مالک بن انس از علمای کلام اهل تسنن بوده اند.

ابیات ۴۱ تا ۵۱ که با عنوان «مناجات» نام گذاری شده است دارای پیام ذیل
است:

الف- توکل و تعین.

ب - ترس از عذاب الهی، خوف و رجا.
ج - اعتراف به گناهکاری و ناتوانی در برابر حق.
د - یقین به بخشش و لطف الهی، طبق آیه ۵۳ سوره زمر که خداوند می‌فرماید:

«يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّهُ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» که در تحکیم و تفسیر این آیه حدیث قدسی دیگری را نقل می‌کنند «يَا مَلَايِكَتِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عِبَادِي وَلَيْسَ لَهُ مِنْ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ»

ابیات ۵۲ تا ۷۰ به مطالب تربیتی و اخلاقی و عرفانی زیر اشاره می‌کند:
الف - شکر نعمتهای الهی.
ب - احاطه بر نفس و جلوگیری از تبعیت هوای و هوس.
ج - فرو خوردن خشم.
د - دعوت به درویشی و بی‌تکلفی و ریاضت نفس.
ه - رو گردانیدن از خلق و اعتکاف.
و - تشبیه حیات این جان به خواب و رؤیا.
ز - پذیرفتن عذر از کسی که از آدمی عذرخواهی می‌کند (به سبب اینکه کار بدی انجام داده باشد).
ح - نیاززدن خلق نشانه دینداری است و خداوند چنین افرادی را دوست دارد.
ط - ذکر نامه‌های نیکو مردم را، بستن زبان از غیبت و کارهای نیک انجام دادن.

ابیات ۷۱ تا ۸۲ حاوی مطالب تربیتی و اخلاقی و عبادی زیر است:

الف - انجام فرامین حق.

ب - مهر سکوت نشانه رازداری برای حق است.

ج - گوش دادن به نصیحت‌های دیگران.

د - خاموشی و کم‌گوئی (اول اندیشه وانگهی گفتار).

هـ - بدون توقع و بی‌ریا حق را ثنا گفتن.

و - دانستن عیب خود را.

در ابیات ۸۳ تا ۹۲ چهار چیز را جزء صفات اهل ایمان و عمل خالص بر

می‌شمارد:

الف - دل را از حسد پاک داشتن.

ب - زبان را از دروغ و غیبت پاک داشتن.

ج - پاک داشتن اعمال از ریا.

د - پاک داشتن شکم از چیزهای حرام و بقیه ابیات در شرح صفت فوق

است.

ابیات ۹۳ تا ۱۰۲ اصل ایمان را در شش چیز بیان داشته است:

الف - یقین

ب - خوف

ج - رجاء

د - توکل

هـ - محبت

و - حیاء

و بقیه ابیات نیز در توصیف این شش عامل است.

ابیات ۱۰۳ تا ۱۱۱ چهار خصلت از خصلتهای پادشاهان را چنین برمی شمارد:

- الف - خنده در ملاء عام موجب نقصان هیبت پادشاه می شود.
- ب - صحبت کردن با هر فقیر و درویشی هیبت پادشاه را از بین می برد.
- ج - کم آزاری و اجتناب از فساد اخلاقی، موجب ازدیاد عظمت پادشاه می شود.
- د - عدل و دادخواهی، قدرت پادشاه را بیش از اندازه افزون می کند.

در ابیات ۱۱۲ تا ۱۲۲ چهار علامت از علامات بزرگی را برمی شمارد:

- الف - اعزاز کردن بی حساب علم.
 - ب - جواب صواب مردم را دادن.
 - ج - تلاش در وصل دوست.
 - د - حذر کردن از دشمن.
- و بقیه ابیات در توصیف این چهار نکته آمده است.

ابیات ۱۲۳ تا ۱۳۲ از چهار چیز آدمی را برحذر می کند:

- الف - قرابت و دوستی با سلطان.
 - ب - الفت با بدان.
 - ج - رغبت دنیا.
 - د - مشورت و صحبت دیگران (ناصوابان).
- و بقیه ابیات موجود در این قسمت، در توصیف این چهار نکته است.

در ابیات ۱۳۴ تا ۱۴۳ چهار چیز را عامل نیکبختی می داند:

- الف - اصل و نژاد و نسب پاک داشتن.

- ب - قلب پاک داشتن.
- ج - ایمن از عذاب حق.
- د - ترک لذات جهان کردن.

ابیات ۱۴۴ تا ۱۷۰ عافیت را در چهار عامل خلاصه کرده است:

- الف - ایمنی و نعمت در خاندان و خانواده.
- ب - تندرستی و سلامتی جسمانی.
- ج - فراغت دل و دوری از دل مشغولی.
- د - مبارزه با نفس شیطانی.

در ابیات ۱۷۱ تا ۱۸۰ به صفات درویشان می‌پردازد و به طریق

درویشی سفارش می‌کند:

- الف - حبّ درویشان کلید جَنّت است.
- ب - دلق پوشش ظاهری درویش است.
- ج - سفارش اکید برای دوستی درویشان.
- د - اشاره به بی‌ارزشی دنیا و متاع آن.
- ه - صبر در اصابت بلاها.
- و - شکر در مقابل نعمتهای الهی.

در ابیات ۱۸۱ تا ۱۹۱ آثار بدبختی را در چهار عامل بیان کرده است:

- الف - کاهلی
- ب - جاهلی
- ج - بی‌کسی
- د - ناکسی و نااهلی.

در نظر عطار عبادت عامل مؤثری برای سعادت آدمی است و کسی که تنها به عبادت بسنده کرده و ظاهر سازی را پیشه خود می‌کند بی‌شک از اهل خسارت است، جهاد با نفس و روگردانی از مراد از دیگر علایم سعادت جاوید و توجه به خواب و خور برافروخته آتش جهنم است.

در ابیات ۱۹۲ تا ۲۰۱ ریاضت نفس و ترک دنیا را چنین به تصویر می‌کشد:

الف - سربلندی در سایه در راحت را به روی خود بستن فراهم می‌آید و دروازه دارالسلام.

ب - هر کس به دنبال غیر حق باشد، در دنیا گمراهتر از او کسی نیست.

ج - شایسته ورود بر درگاه حق کسی است که ترک عزّ و جاه مادی نماید.

د - عزّ و جاه ماده آدمی را به تن پرستی می‌کشاند.

هـ - اگر دل به یاد خدا مشغول باشد، نفس اماره ساکن و منجمد می‌گردد.

و - اکتفاء بر روزی مقصوم از علایم مسلمانی است و اظهار نیاز تنها به درگاه الهی شایسته است.

ابیات ۲۰۲ تا ۲۱۲ کشت نفس را به چار چیز ممکن می‌داند:

الف - خنجر خاموشی

ب - شمشیر جوع

ج - نیزه تنهایی

د - ترک هجوع

در ابیات ۲۱۳ تا ۲۴۲ فقر و صبر چنین توصیف شده است:

الف - استغناء و بی‌نیاز به انسانهای دیگر و طلب روزی از خداوند.

ب - توکل بر خداوند نشانه پیروزی.

ج - شکر از صفات فقر با... است.

د - گرنش در مقابل بندگان نشانه نفاق است.

ه - پوشیدن جامه‌های دلق.

و - فراغت از زینتهای دنیوی.

ز - ترک هوای نفس.

ح - تشبیه نفس به شتر مرغ و درخت.

ط - زندانی و در عطش نگه داشتن نفس.

ی - تشبیه دنیا به جیفه.

یا - سرعت عمل در طاعت.

ابیات ۲۴۳ تا ۲۵۴ تواضع و ترک تکلف را چنین بیان می‌کند:

الف - دوری از تکلف و آرایش مادی.

ب - تقویٰ بهترین لباس انسانی است.

ج - خودستایی پیشه شیطان است.

د - خاک در اثر تواضع انسان می‌شود.

در بیت ۲۵۲ اشاره به رانده شدن ابلیس از بهشت در اثر تکبر در برابر آدمی اشاره شده، در روایت است که خداوند از ابلیس خواسته است که در مقابل آدم به سجده بیفتد، ابلیس از فرمان الهی سرپیچی کرد و گفت: من از آتشم، آدم از خاک و گِل، من از او برترم، چرا باید در مقابل او به سجده بیفتم که این کار موجب شد از بهشت رانده شود - در مصرع دوم هم به استغفار حضرت آدم (ع) پس از رانده شدن از بهشت که موجب شد دوباره ارزش وی ارتقاء پیدا کند؛ اشاره شده است.

در ابیات ۲۵۵ تا ۲۶۳ برای ابلهی چهار نشانه می‌شمارد:

الف - ابله عیب خود را نمی‌بیند.

ب - جستن عیب دیگران.

ج - تخم بخل در دل خود می‌کارد.

د - از دیگران امید سخاوت دارد.

ابیات ۲۶۴ تا ۲۷۵ در توصیف عاقبت‌اندیشی چنین آمده است:

دو چیز نشانه رستن از بلاست:

الف - دست و دل از دنیا شستن.

ب - ریشه حرص و آز و نفس را خشکانیدن.

ترس از عذاب و قهر الهی نیز در سایه دل شستن از دنیا و نفس تکوین می‌یابد و یکی از نشانه‌های آن است. آزار مؤمن نیز موجب برانگیختن عذاب و قهر الهی می‌شود.

در ابیات ۲۷۶ تا ۲۸۴ عاقل را از چهار چیز منع می‌کند:

الف - کارهای ناشایست نباید انجام دهد.

ب - در مقابل کارهای ناشایست، انسانیت نکند.

ج - سبکسری کردن نشانه عقل و دانش نیست.

د - در گفتار خود ملول و در شریعت ناپسند نباشد.

ابیات ۲۸۴ تا ۲۹۲ صفات رستگاری را در سه چیز خلاصه کرده

است:

الف - ترسیدن از ذوالجلال.

ب - جستن روزی حلال.

ج - قدم گذاشتن در صراط مستقیم.

انسان اگر تواضع را پیشه خود سازد در دیدگان همه عزیز می شود، همچنین نباید در مقابل ثروتمندان سر تسلیم فرود آورد و آنها را به خاطر زر و سیم ستایش کرد. چرا که این کارها دین انسان را تباه می کند. در واقع ثروتمندان به منزله مُردگان روزگارند. دلی مُرده دارند که همیشه از یاد خدا غافل مانده اند.

در ابیات ۲۹۳ تا ۳۱۳ در ذکر باری تعالی به موارد زیر اشاره شده است:
الف - یاد حق نشانه آگاهی انسان از عدل و داد اوست و به منزله غذای روح است.

ب - به غفلت گذراندن ایام به منزله دوستی با شیطان است.

ج - آبرو و اخلاص، شرف انسان در گرو یاد خداست.

د - ذکر اخلاص و خاصان بر سه وجه است: اول ذکر خاص الخاص، که همانا ذکر سرّ (اخفی، روح) است. دوم ذکر بی تعظیم که بدعت شمرده شده است. سوم ذکر اعضاست که خود بر هفت نوع است:

۱ - ذکر دست همانا یاری ممنوع است.

۲ - ذکر پا به زیارت بزرگان و عتبات عالیّه رفتن با پاست.

۳ - ذکر گوش شنیدن قول حق است.

۴ - ذکر دل اشتیاق حق است.

۵ - ذکر چشم به طرق حق نگریستن و در آیات او مشاهده کردن است.

۶ - ذکر لسان، خواندن قرآن است.

۷ - ذکر با تمام وجود، حمد و ستایش حق با تمام وجود است و خلاصه همه ذکرها این است.

در ابیات ۳۱۴ تا ۳۱۶ چهار خصلت زیر را برای مردمان نیکو برمی‌شمارد:

- الف - دادگر بودن
- ب - عاقل بودن
- ج - دوستی و شکیبایی
- د - به جای آوردن حرمت دیگران

ابیات ۳۱۷ تا ۳۲۲ اخلاق ذمیمه را در چهار عامل خلاصه کرده است.

- الف - حسادت و کینه.
- ب - عُجب و خودبینی.
- ج - خشم خود را فرو نخوردن.
- د - بنخیل بودن.

در ابیات ۳۲۳ تا ۳۳۲ علامت مدبری را در چهار عامل دانسته است:

- الف - مشورت با ابله.
- ب - سیم و زر دادن جاهل را.
- ج - نپذیرفتن پند دوستان
- د - عبرت نگرفتن از دنیا.

در ابیات ۳۳۳ تا ۳۴۲ حقیر شمردن چهار چیز را شایسته نمی‌داند:

- الف - خصم را نباید حقیر شمرد.
- ب - آتش سوخته را نباید ناچیز دانست.
- ج - بیماری را نباید کوچک دانست.
- د - دانش اگر چه ناچیز باشد، لیکن حقیر نباید شمرد.

در ابیات ۳۴۳ تا ۳۵۲ چهار چیز را عامل به وجود آمدن چهار چیز دیگر می‌شمرد:

- الف - لجاجت رسوایی می‌آورد و پشیمانی خشم را علاج نمی‌کند.
- ب - از کبر دشمنی می‌خیزد.
- ج - از تنبلی و کاهلی، خواری پیش خواهد آمد.
- د - انسان جاهل اگر خشم خود را فرو نبرد پشیمانی به بار خواهد آمد.

ابیات ۳۵۳ تا ۳۶۲ به چهار چیزی که بقا ندارد اشاره می‌نماید:

- الف - جور سلطان بقا ندارد.
- ب - عتاب به دوستان.
- ج - مهر به انسانهای کم‌عاطفه.
- د - صحبت ناجنسان.

در ابیات ۳۶۳ تا ۳۷۱ چهار عامل که از چهار عامل دیگر تمام باشد، ذکر شده است:

- الف - دانش از خرد تمام و کمال می‌گیرد.
 - ب - زیبایی علم در نیت آدمی است.
 - ج - پرهیز عامل کمال‌دهنده به دین است.
 - د - شکر، نعمت را افزایش می‌دهد.
- علم به منزله مرغ است و عقل به منزله بال آن.

در ابیات ۳۷۲ تا ۳۸۱ چهار چیز را که باز گردانیدنش محال است چنین بیان شده است:

الف - حدیث گفته شده.

ب - تیرانداخته شده.

ج - قضای رفته.

د - عمر ضایع شده.

ابیات ۳۸۲ تا ۳۹۱ در بیان صفت چهار چیز است که از چهار چیز دیگر به وجود می آید:

الف - خاموشی هر که پیشه خود سازد، هیچ ترسی و واهمه‌ای در دنیا نخواهد داشت.

ب - از سخاوت مرد بلندی می یابد.

ج - شکر نعمت، نعمت را افزایش می دهد.

د - دور بودن از بخل بخیلان، آدمی را از آتش جهنم می رهاند.

در ابیات ۳۹۲ تا ۳۹۸ در بیان چهار چیز دیگر است که چهار چیز از آن موجود می شود:

الف - توجه نکردن به فرجام کار پشیمانی به بار می آورد.

ب - احتیاط نکردن در انجام کارها، سنگینی به دل می آورد.

ج - هرکس با سلطان ستیز کند، کارهایش بر سرش ویران می شود.

د - هرکسی که خوی ناسازگاری داشته باشد، دوستان از وی فرار می کنند.

ابیات ۳۹۹ تا ۴۰۳ عوامل شکست آدمی را در چهار چیز می داند:

الف - دشمن بسیار داشتن.

ب - قرض زیاد داشتن.

ج - دل مشغولی زیاد داشتن.

د - عیال و فرزند زیاد داشتن.

ابیات ۴۰۴ تا ۴۰۶ خطای آدمی را در چهار عامل خلاصه کرده است:

الف - چشم وفا داشتن از هرکسی.

ب - ساده دل بودن.

ج - ایمنی جستن از بد و بدیها.

د - توجه به مصلحت کودکان.

ابیات ۴۰۷ تا ۴۰۹ عطا‌های آدمی را در چهار عامل خلاصه کرده

است:

الف - به جای آوردن فرض حق.

ب - راضی کردن والدین از خود.

ج - جهاد با شیطان (جهاد اکبر).

د - نیکی به افراد در مانده.

ابیات ۴۱۰ تا ۴۱۳ در بیان چهار چیز است که عمر را زیاد می‌کند:

الف - گوش دادن به آواز خوش.

ب - دیدن جمال ماه‌وش.

ج - ایمنی بر جان و مال.

د - رسیدن به آرزوها و مراد دل.

در ابیات ۴۱۴ تا ۴۱۹ پنج چیز که عمر از آن بکاهد، بیان شده است:

الف - نیازمندی در زمان پیری.

ب - غریبی و بی‌کسی.

ج - رنج و زحمت زیاد.

د - نگاه کردن بر مُرده (جسد).

ه - ترس و بیم از دشمنان.

ابیات ۴۲۰ تا ۴۳۱ در بیان پنج چیز است که موجب آبروریزی می‌شود:

الف - دروغ‌گویی.

ب - ستیزه بزرگان.

ج - بی‌ادبی در جلوی مردم.

د - سبکسری و خیره‌سری.

ه - نداشتن خُلق نیکو.

در ابیات ۴۳۲ تا ۴۵۴ پنج چیز که آبروی انسان را تکوین و حفظ می‌کند چنین ذکر شده است:

الف - مهارت در کارها.

ب - سخاوت و بخشندگی.

ج - بردباری و وفاداری.

د - نهان داشتن اسرار دل از هرکسی.

ه - آنچه را که از خود نگذاشته باشی، برمدار.

داناان مانند تریاقتند که در مقابل دشمن که زهر باشد، ایستادگی می‌کنند و صبر و حلم و علم صلاح عالم و حرص و بغض و کین صلاح جاهل است.

ابیات ۴۵۵ تا ۴۷۵ نکات اخلاقی زیر را تحت عنوان نصایح گوشزد

می‌کند:

الف - خوی بد باعث ناخوشی روحی انسان می‌شود و چنین آدمی مُرده است نه زنده.

ب - هرکسی عیب تو را به منظور راهنمایی بگوید، دوست دارش نه دشمن، چرا که او تو را به نور راهنمایی می‌کند.

ج - خُلق نیکو لباس خردمندان است، گشاده‌روی از خصوصیات بارز وی.

د - چیزی که در شرع ناپسند باشد، گرد او هرگز مگرد و چیزی که حق بر تو حرام دارد، انجام مده.

هـ - هیچگاه اندوه فرا رسیدن زمان مرگ را مخور، چرا که وقت اگر برسد، بیش و کم ندارد.

و - از غرور بیجا پرهیز و تواضع را پیشه خود ساز که آسایش اهل شرف آن است.

ز - اگر ناکسی را در بارگاه ببینی، حاجت خود را از او مخواه و بر در او قدم مگذار.

ابیات ۴۷۴ تا ۴۸۵ احتراز از دو کس را گوشزد می‌کند:

الف - دوری از دشمن ستیزه‌جو.

ب - دوری از صحبت دوست نادان.

با توجه به اینها، مدارا با هر انسانی نیکوست و عطار در سایه این تذکرات به مدارا نیز سفارش می‌کند و همنشینی صالحان را بیشتر از پیش یادآوری می‌کند.

ابیات ۴۸۶ تا ۴۹۵ در بیان اعمالی است که خواری به بار می‌آورد:

الف - ناخوانده (طفیلی) به مهمانی کسی رفتن «مانند مگس».
 ب - از روی نادانی، نادانی را به کدخدایی خانه انتخاب کنند.
 ج - از روی پیشنهاد و نظرات کسانی که در مورد چیزی به جهل بحث
 کسی کنند، عمل کردن.
 د - کوشش بیهوده در کاری که کسی آن را قبول ندارد.
 هـ - مراد خود را از مردم فرومایه خواستن.

در ابیات ۴۹۶ تا ۵۰۵ در بیان شش چیز است که در دنیا مثمر ثمر است:
 الف - غذای باب طبع و خوشگوار.
 ب - یار موافق و دوست همدل داشتن.
 ج - خدمت‌گزار مهربان داشتن.
 د - سخن به حقیقت گفتن.
 هـ - دشمنی با دشمن حق.
 و - نگفتن عیب کسی در ملاء عام.

ابیات ۵۰۶ تا ۵۱۰ در صفت پنج چیز است که پنج چیز دیگر از آن باشد:
 الف - دوستی پادشاهان، دوستی نیست.
 ب - در سفله مرآت نیست.
 ج - هیچ بدخویی مهتری نمی‌یابد.
 د - حسد بر مال کسان، رحمت را از بین می‌برد.
 هـ - دروغ فروغ ندارد (ضرب المثل).

ابیات ۵۱۱ تا ۵۱۵ در صفت اهل سعادت سه عامل مطرح شده است:
 الف - انجام اعمال خیر، نبی‌منت.

ب - در عیب دیگران زبان ملامت نگشاید.

ج - بار خود را به دوش دیگری می افکند.

ابیات ۵۱۶ تا ۵۲۲ در بیان رستگاری سه عامل را مطرح ساخته است:

الف - راضی به قضای الهی.

ب - جستن رضای الهی.

ج - دوری از جفا.

ابیات ۵۲۳ تا ۵۳۰ در بیان چهار چیز که در کرامات حق است، چنین

آمده است:

الف - صدق زبان در سخن.

ب - حفظ امانت و امانتداری.

ج - سخاوت و بخشندگی.

د - دوری از افراد سودجو.

ابیات ۵۳۱ تا ۵۳۷ ترک گفتن چهار خصلت زیر را الزامی می شمارد:

الف - ظلم در قدرت.

ب - سازش نکردن با خُلق و خوی مردم.

ج - تکیه بر دولت.

د - گریختن از قضای الهی.

ابیات ۵۳۸ تا ۵۴۳ در مورد بی وفایی دنیا به عوامل زیر اشاره می کند:

الف - بی باکی از خطرات روزگار موجب اعتبار آدمی است.

ب - روزگار غدار با مهرکاری ندارد و پیشه‌اش بی‌وفایی است.
ج - کسی که در غم شریک توست در روز شادی نیز از حال او جویا باش.
د - اگر در روز نعمت از کسی دستگیری کنی، بدان که در روزهای سخت او نیز دستگیری خواهد کرد.

ایات ۵۴۴ تا ۵۶۳ در معرفت... به نکاتی اخلاقی و عبادی زیر اشاره می‌کند:

الف - جستن معرفت نشانه یاد خداست و این نیز نشانه بقاست.
ب - خودشناسی از جمله مراحل شناخت خداست.
ج - آنکه معرفت ندارد، از جنس مردم نیست و عارف به خود نظر ندارد.
د - معرفت در واقع فانی شدن در خداوند است (فناء فی...).

ایات ۵۶۴ تا ۵۷۴ در بیان ورع به نکات عرفانی زیر اشاره می‌کند:
الف - ثابت قدم بودن در ورع نشانه اعتبار عارف است.
ب - به واسطه ورع خانه ایمان و دین آباد و خانه هوئی و هوس ویران می‌گردد.

ج - تقوی ترک شهوات و حرام و پوشیدن لباس قناعت و بیرون کردن پوشاکی که به واسطه خوردن و خوابیدن و خشم و شهوت بر تن آدمی عارض می‌گردد.

د - زمانی که ورع با علم و عمل توأم شد، حسن اخلاص نامیده می‌شود.
ه - چون گناه آدمی به صورت ظاهر (نقد) آشکار شد، توبه نسیه سودی نخواهد داشت.

ابیات ۵۷۵ تا ۵۸۴ در فواید خدمت به نکات زیر اشاره می‌کند:
 الف - خدمت به خدا و خَلق خدا از بهترین اعمال است.
 ب - خدمت به خَلق، آدمی را از آفات دنیا در امان می‌دارد.
 ج - جای خدمت‌گزاران در جَنّت و خُلد برین است و روز محشر
 بی حساب و کتاب و عذاب بر بهشت برین داخل می‌شود.

ابیات ۵۸۵ تا ۶۰۳ در بیان تعظیم مهمان به نکات زیر اشاره می‌کند:
 الف - مهمان رحمت خداوند است و عزیز داشتنش بر همه واجب.
 ب - هرکس با مهمان به نیکویی رفتار کند، خداوند در رحمت را بر
 خانه او می‌گشاید.
 ج - هرکس که تن لُختی را بپوشاند، خداوند در دو عالم او را یاری می‌دهد.
 د - هرگز نان بخیل را نباید خورد و بر سر سفره وی ننشست.
 هـ - سقف خسیس بی ستون است، پس چشم نیکی از وی نداشته باش.

در ابیات ۶۰۴ تا ۶۱۳ برای ابلهی سه علامت بر می‌شمارد:
 الف - از یاد حق غافل بودن.
 ب - بسیار سخن گفتن.
 ج - کاهلی در عبادت و ذکر حق.

در ابیات ۶۱۴ تا ۶۱۵ برای فاسق سه علامت ذکر شده است:
 الف - داشتن حبّ فساد در دل.
 ب - کارش آزردن خَلق باشد.
 ج - پا گذاشتن به راه ناصواب.

ابیات ۶۱۶ تا ۶۲۱ برای شقی سه علامت بر شمرده است:

الف - خوردن مال حرام.

ب - بی طهارت باشد.

ج - وقت ثابتی برای خواب و بیداری ندارد.

در ابیات ۶۲۲ تا ۶۲۵ برای بخیل سه علامت بیان شده است:

الف - از سائلان ترسان می باشد.

ب - از بلای جوع لرزان می باشد.

ج - بی توجهی به خویشان و فامیلها.

ابیات ۶۲۶ تا ۶۲۹ برای حاجت خواستن موارد زیر ذکر شده است:

الف - حاجت خود را از انسانهای بد خلق مجوی.

ب - اگر مؤمنی به تو احتیاج داشته باشد، حاجت او را برآورده ساز.

ج - از مرگ دشمنانت شاد مشو و از کسی دادخواهی شخص دیگر را

مجوی.

در ابیات ۶۳۰ تا ۶۵۲ در مورد قناعت به موارد زیر اشاره شده است:

الف - فقر به معنی قناعت و قناعت به معنی فقر نیست.

ب - استغفار سحرگاهی.

ج - دوری از غیبت دوستان.

د - برآوردن حاجت مسکین.

هـ - مال دنیا عاریتی.

و - حاصل انسان از دنیا چند گز کرباس و چند گز زمین است.

ز - تشبیه دنیا به جیفه و قطره.

ح - تشبیه دنیا به سر پل.

در ابیات ۶۵۳ تا ۶۶۲ در بیان سخاوت به موارد زیر اشاره شده است:

الف - با سخاوت بودن و سفارش به سخاوت کردن.

ب - جوانمرد بودن.

ج - چهره مرد سخی با نور و صفاروشن می شود.

د - اسخیا هیچ گاه به جهنم نمی رود

ه - سخاوت و تواضع دو عامل مهم است.

در ابیات ۶۶۳ تا ۶۶۶ چهار خصلت منفی برای کارهای شیطانی

برمی شمارد:

الف - عطسه کردن

ب - خون بینی (خون دماغ)

ج - خمیازه (خامیازه)

د - استفراغ (قی)

ابیات ۶۶۷ تا ۶۶۹ سه علامت برای سخت دلی بیان داشته است:

الف - جور و ستم بر ضعیفان

ب - قناعت نکردن

ج - عدم تأثیر موعظه.

در ابیات ۶۷۰ تا ۶۷۷ علامات منافق را در سه عامل خلاصه کرده است:

الف - وعده های خلاف.

ب - قول کذب و لاف.

ج - رعایت نکردن مؤمنان و خیانت در امانت.

اییات ۶۷۸ تا ۶۸۱ علامات متقی را در سه عامل زیر بیان می‌کند:

الف - حذر از یار بد.

ب - اجتناب از دروغ.

ج - اجتناب از محرّمات.

اییات ۶۸۲ تا ۶۸۷ علامات اهل جنت را در سه عامل زیر بیان می‌کند:

الف - شکر در نعمت.

ب - صبر در بلا.

ج - استغفار.

اییات ۶۸۸ تا ۶۹۹ در بیان صدقه به موارد زیر اشاره می‌کند:

الف - انجام کار خیر با دست خود، وقف این کار به درویشان.

ب - هر چیزی که بخشی، به زبان میاور، در غیر این صورت این کار به قی کرده می‌ماند.

ج - شادی دنیا در واقع عزاداری است، و شادیش عاقبت به ماتم تبدیل خواهد شد.

در اییات ۷۰۰ تا ۷۴۱ به عنوان «نصایح» به موارد زیر اشاره می‌کند:

الف - خوف و اندوه یار بندگان و غم همدم استراحت طلبان است.

ب - بندگی خداوند علایمش حیاء، سخاوت و با جود بودن است.

ج - خواب بی موقع حرام است و حکیم در بین آفتاب و سایه هیچ‌گاه نمی‌خوابد.

- د - دست را به صورت و زنخدان کشیدن شوم و ناپسند است.
- ه - شب در آینه نگاه کردن و در خانه تاریک تنها ماندن خوب نیست.
- و - دروغ فروغ ندارد و سوگند زیاد خوب نیست، بخصوص سوگند دروغ از روزی آدم کم می‌کند.
- ز - ریزه نان را نباید به زیر پای ریخت و پاره نان از فقیر گرفتن، فقری به بار می‌آورد.
- ح - با هر چوبی خلال دندان را پاک کردن بینوایی و وبال به بار می‌آورد.
- ط - در آستانه در نشستن و به کناره در تکیه کردن باعث کم شدن روزی می‌شود.
- ی - صورت را با دامن و آستین پاک کردن روزی را کم می‌کند.
- یا - استفاده از شانه مشترک و ماندن تار عنکبوت در خانه خوب نبوده و شوم نیز هست.
- یب - دیر رفتن به بازار و زود بیرون آمدن خوب است و در خرج کردن نیز باید مواظب بود.

در ابیات ۷۴۳ تا ۷۵۲ در بیان صبر به نکات زیر اشاره می‌کند:

- الف - مقاومت در اصابت سختی.
- ب - بی‌شکایت صبر نمودن، صبر جمیل است.
- ج - فخر به درویشی و درویش بودن.
- د - خدمت با آرامش دل در واقع حرمت است.

ابیات ۷۶۵ تا ۷۵۳ به توصیف دو اصطلاح عرفانی تفرید و تجرید می‌پردازد:

الف - تجرید به معنی صفا، ترک دعوی، وداع با شهوت، انقطاع لذت،

بریدن دامنه امید.

ب - تفرید به معنی طلاق باشهوت، اعتماد بر حق، دست شستن از دنیا به خاطر حق.

ابیات ۷۶۶ تا ۷۷۹ در مورد همنشینی با صالحان و اجتناب از اهل جهنم به موارد زیر اشاره می‌کند:

الف - سفارش اکید به همنشینی با صالحان و اجتناب از ظالمان.
ب - قدم نهادن در خلاف جهت شرع، افتادن در ظلمات، رنج و الم می‌باشد.

ج - هرکس در مسیر شیطان قدم بگذارد، خوار و ذلیل می‌گردد.

ابیات ۷۸۰ تا ۷۸۶ در بیان آن کسی است که دوستی را نشاید:
الف - زیانکار.

ب - دوستی که بدیهای تو را در مقابل عموم فاش کند.

ج - باده خوار.

د - منع‌کننده از پرداخت زکات.

ه - سودخوار.

و - رباخوار.

ابیات ۷۰۲ تا ۷۸۷ درباره رعایت حال ایتام چنین گفته است:

الف - دریافتن خاطر ایتام.

ب - خندانیدن و پاک کردن اشک ایتام.

ج - عزیز داشتن پیران.

د - بر ضعیفان بیخشای.

هـ - حسود شوم خواب راحت و کاذب بدبخت وفا ندارد.

و - توبه بدخو محکم نباشد و در بخیلان مروت.

ز - دل از پر خوری و قوت حرام، در سینه می میرد.

در ابیات ۸۰۷ تا ۸۰۳ در مورد صله رحم و زیارت خویشاوندان به

نکات زیر اشاره می کند:

الف - صله رحم عمر آدمی را افزایش می دهد.

ب - ترک کننده عقارب، طعمه عقارب می گردد.

ج - هر کسی که از خویشان خود رخ برگرداند، نامش از بدی افسانه و مثل

شد.

در ابیات ۸۰۸ تا ۸۱۷ در باره فتوت به موارد زیر اشاره می کند:

الف - ترسیدن از حق.

ب - عذر خواستن پیش از معصیت.

ج - لطف و احسان با ضعیفان.

د - شریک غم و اندوه مردم و ترک مراد.

ابیات ۸۱۸ تا ۸۲۴ در بیان فقر و صحبت درویشان به موارد زیر اشاره

می کند:

الف - فقر به معنی استغناء است.

ب - فقر به معنی دوری از دشمن خود.

ج - فقر به معنی داشتن دلی پر، با اینکه دست خالی باشد و خود را فربه و

چاق نشان دادن.

د - فقر از لوازم درویشی است و همدم شدن با فقیر، قرار گرفتن در خلد

برین است.

در ابیات ۸۲۵ تا ۸۴۵ در بیان انتباه از غفلت به موارد زیر اشاره می‌کند:

الف - اجتناب از غفلت از خدای و غافلانه در راه باطل قدم گذاشتن.
ب - این جهان، جای گریه و ماتم است پس لب بر بند و چشم عبرت بگشای.

ج - دشمن به منزله سقف بی ستون است، پُر بر او پناهنده مشو.
د - از زنجیر مادیان ترس و تا به آتش نفس نسوختی، خود را از عذاب و قهر حق نجات بده.
ه - راه نجات تو، شفقت با خلق خدا، نفس بد را با لگد پامال کردن، خوف از نار سقیر است.

خاتمة‌الکتاب، ابیات ۸۴۶ تا ۸۵۱

الف - به جای آوردن نصیحتها.

ب - طلب مغفرت از حق.

«والسلام علیکم ورحمة... و برکاته»

توجه:

چون نگارنده در کتاب «از مرز علم قال تا وادی علم حال» بحثی گسترده در پیرامون تصوّف، عرفان، نقد آثار عطار بویژه، بررسی و تحلیل پندنامه وی با عنوان: «جهان مطلوب عطار در مقامات طیور، پندنامه و...» آورده است، لذا نیازی به بازآوری و تکرار آنها در اینجا ندیده، از توضیحات بیشتر در این باره صرف نظر کرده است. توجه علاقه‌مندان و دانشجویان محترم را برای آگاهی

بیشتر در پیرامون موضوعات این کتاب، به منبع ذکر شده که ان شاء... بزودی به زیور چاپ آراسته خواهد شد، جلب می‌نمایم.

منابع و مأخذ

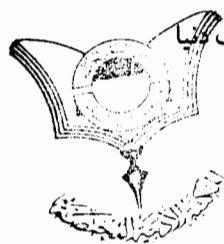
۱. اخبار الطوال، ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری، چاپ اول ۱۳۳۰ هـ. ق. مصر.
۲. از مرز علم قال تا وادی علم حال، محمد علی پورولی (در زیر چاپ)
۳. اساس الاقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی، به تصحیح مدرس رضوی، چاپ ۱۳۲۶، دانشگاه تهران.
۴. اسرار البلاغة، عبدالقاهر جرجانی، ترجمه جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه تهران.
۵. اسرارنامه، شیخ فریدالدین عطار، به تصحیح و تعلیقات و حواشی سید صادق گوهرین، چاپ ۱۳۳۸ تهران.
۶. اشعة اللمعات، عبدالرحمن جامی، چاپ تهران، بی.نا.بی.ت.
۷. اقرب الموارد فی فصیح العربیه والشوارد، سیدالخوزی الشرتونی اللبنانی، چاپ ۱۸۸۹ بیروت.
۸. الهی نامه، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به تصحیح هلموت ریتر، چاپ ۱۹۴۰ مطبعه اوقات استانبول.

۹. بحار الانوار، محمد باقر بن محمد تقی اصفهانی (علامه محمد باقر مجلسی) چاپ ۱۳۰۱ ه. ق. تهران.
۱۰. بوستان سعدی، به تصحیح و مقدمه دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم ۱۳۷۲ ه. ش. انتشارات خوارزمی.
۱۱. بیان الادیان، ابوالمعالی محمدالحسنی العلوی، چاپ ۱۳۱۲ تهران. بی. نا.
۱۲. پندنامه عطار نیشابوری، به تصحیح بارون سیلواستر دسائی، چاپ کتابفروشی شمس، تهران، بی. تا.
۱۳. تاریخ الخلفاء، امام جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، به تحقیق محمد معین الدین عبدالحمید، چاپ ۱۹۵۲ م. مصر.
۱۴. تحفة المؤمنین، میر محمد تنکابنی، چاپ کتابفروشی مصطفوی، چاپ اول ۱۳۷۸ ه. ق.
۱۵. جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری، سعید نفیسی، چاپ ۱۳۲۰، اقبال.
۱۶. حیات القلوب، محمد باقر مجلسی، چاپ تهران کتابخانه اسلامی ۱۳۷۱ ه. ق.
۱۷. شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
۱۸. صنایع ادبی و عروض، از سری کتب آموزشی مراکز تربیت معلم رشته زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۲.
۱۹. فرهنگ مصطلحات عرفا، سید جعفر سجادی، چاپ کتابفروشی مصطفوی تهران ۱۳۳۹.
۲۰. قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ ۱۳۴۵ تهران.
۲۱. قصص الانبیاء، محمد جویری، کتابخانه اسلامی، چاپ پنجم، بی. تا.

۲۲. منتهی الارب فی لغات العرب، میرزا عبد الرحیم بن عبد الکریم صفی پور،
تهران ۱۲۹۷ هـ. ق.

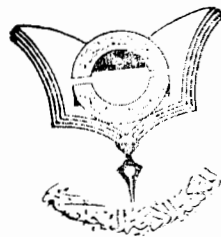
فهرست موضوعات متن پندنامه

- ۱- فی توصیف باری تعالی (آغاز پندنامه)
- ۲- در نعت سید المرسلین
- ۳- در فضیلت متکلمین اهل سنت
- ۴- در مناجات
- ۵- در بیان مخالفت نفس اماره
- ۶- در بیان فواید خاموشی
- ۷- در بیان صفت اهل ایمان و در عمل خالص
- ۸- در بیان صفت اهل ایمان
- ۹- در سیرت ملوک
- ۱۰- در صفت علامتهای بزرگی
- ۱۱- در بیان چار چیز که اندر خطر بود
- ۱۲- در بیان نیکبختی
- ۱۳- در بیان سبب عافیت



- ۱۴- در تواضع و صحبت درویشان
- ۱۵- در صفت بدبختی
- ۱۶- در صفت ریاضت نفس و ترک دنیا
- ۱۷- در صفت مجاهده نفس
- ۱۸- در صفت فقر و صبر
- ۱۹- در بیان تواضع و ترک تکلف
- ۲۰- در بیان علامتهای ابلهی
- ۲۱- در بیان عاقبت اندیشی
- ۲۲- در بیان چار چیز که صاحب عقل و دانش را از اینها دور باید
- ۲۳- در صفت رستگاری
- ۲۴- در صفت ذکر الله تعالی
- ۲۵- در بیان چار خصلت که مردم را نیکوست
- ۲۶- در صفت اخلاق ذمیمه
- ۲۷- در علامات مدبری
- ۲۸- در بیان آنکه حقیر داشتن نباید
- ۲۹- در بیان چار چیز که چار چیز دیگر را می زاید
- ۳۰- در چار چیز که بقاء ندارد
- ۳۱- در بیان چار چیز که از چار چیز دیگر تمام باشد
- ۳۲- در بیان چار چیز که آنها را بازگر دانیدن محال است
- ۳۳- در صفت چار چیز که از چار چیز دیگر می آید
- ۳۴- در بیان حاصل شدن چار چیز از چار چیز
- ۳۵- در بیان چار چیز که آدمی را شکست آرد
- ۳۶- در بیان چار چیز که از خطاهاست
- ۳۷- در بیان چار چیز که از عطاهای خداست

- ۳۸- در بیان چار چیز که عمر را زیاده کند
- ۳۹- در بیان پنج چیز که عمر از آن بکاهد
- ۴۰- در بیان پنج چیز که آبروی را بریزد
- ۴۱- در بیان پنج چیز که آبروی از آن می افزاید
- ۴۲- نصایح
- ۴۳- در بیان آنکه از دو کس احتراز می باید کرد
- ۴۴- در بیان آنکه خواری آورد
- ۴۵- در بیان شش چیز که به کار آید
- ۴۶- در صفت پنج کس که پنج چیز از ایشان نباید
- ۴۷- در بیان اهل سعادت
- ۴۸- در بیان رستگاری
- ۴۹- در بیان چار چیز که از کرامات حق است
- ۵۰- در چار خصلت که ترک کردن می باید
- ۵۱- در بیان بی وفایی جهان
- ۵۲- در بیان معرفت الله
- ۵۳- در بیان ورع
- ۵۴- در بیان فواید خدمت
- ۵۵- در بیان تعظیم مهمان
- ۵۶- در بیان علامتهای احمق
- ۵۷- در صفت علامتهای فاسق
- ۵۸- در بیان علامات شقی
- ۵۹- در بیان علامتهای بخیل
- ۶۰- در بیان حاجت خواستن
- ۶۱- در بیان قناعت



- ۶۲- در بیان سخاوت
 - ۶۳- در بیان چار خصلت که کارهای شیطان است
 - ۶۴- در علامتهای سخت دل
 - ۶۵- در بیان علامتهای منافق
 - ۶۶- در بیان علامتهای متقی
 - ۶۷- در علامتهای اهل جنت
 - ۶۸- در بیان صدقه دادن
 - ۶۹- در نصایح
 - ۷۰- در بیان صبر
 - ۷۱- در بیان تجرید و تفرید
 - ۷۲- در فواید صحبت صالحان و اجتناب از اهل ظلم
 - ۷۳- در بیان آن کس که دوستی را نشاید
 - ۷۴- در بیان رعایت یتیم و نصایح دیگر
 - ۷۵- در بیان صله رحم و زیارت خویشاوندان
 - ۷۶- در بیان فتوت
 - ۷۷- در بیان فقر و صحبت درویشان
 - ۷۸- در بیان انتباه از غفلت
 - ۷۹- خاتمة الكتاب
- «و تمت فهرسة الكتاب بعون الملك الوهاب»